

قورچانی

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۶۴۸۷



۱۷۴۸۷

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: ...

مؤلف: ...

مترجم: ...

شماره قفسه: ۱۶۴۷

شماره ثبت کتاب: ۲۰۷/۵۲

جمهوری اسلامی ایران



1788V

Am 1. 1. 1911

1961 V  
5. V 405





بسم الله الرحمن الرحيم  
 اشرف هر کلامی که بفرمان درگاه احدیت افتتاح بآن نمایند  
 و احسن هر مقاله که متفرقان مبادی معرفت ابتدایان فرشتگان  
 حمد و درود بعبودیت که طایفه انسان و فرشتگان الجنان  
 در هر مذبح و وسیله که شاهد گردند و هر عبودی را بپوشش  
 سازند در عقاید ایشان که تحقیق نظر کرده که در سوی ذات  
 اکبر او مقصودی معلوم نکند و کما قیل **مقصود من انکبته**  
**بجانه تویی تو مقصود تویی کعبه و بجانه بجانه** و اجل هر کلامه  
 که متکلمان کلمات لسانی اختتام بآن نمایند و اعظم  
 هر حرکت و سکونی که مخلوقات سبحانی بآن فی زبان اقدام  
 بآن کنند و شکی و پیاس محبوسیت که صنف ملائک عالم  
 علوی و سفلی که به تسبیح و تحلیل رطب اللسان و بیادوت و بندگی  
 و ملائک

فرمانند بجز تقرب درگاه ملکوتی و عالم لاهوتی هیچکس را  
 برادی مفروض نشود که این **من شیخ کبیر حیدر و لکن لا**  
**تفقه یون بکفهم** هم و عقود لالی تحیات و صلح بابریکات نشان  
 روضه مطهره و مدینه منوره بعبودیت که ظلال اهوریه باطله  
 و اعتقادات فاسده و اراشده ارق و سلاله در برده خفاء  
 تحت القری در آورده و عقود عقاید معتقد ضالان را بالمال  
 ابدان کلمات حق و صراط امانات بیانات باهره حل و منقطع  
 کند و کل خلا یون را در صراط مستقیم برین قیام اسلام آورده  
 اعتقادات و صادق و آرا و اهوریه را عوافی کرد و متکلمان پی  
 اعتقاد را در و اندر و ابواب و علی نه نشین ابدان نمود چنانچه  
 این که بید فاقلی هم حدیث و جد توحهم بخبر امانات و اساس  
 شرع شریف و بیان دین حریف را بنیاد و بنای و توحهم صدقانی  
 بنوی استخلام داد که تا قیام ساعت و ساعت قیام هیچ صاحب  
 ملکی و اهل بدعتی و ایمانی و خدایان بلکه مد انحراف اوسون  
 صواب آن نیست این خلا قدر رسول سید انبیا و هدای سبیل و

و سر راه صفا لکم محمد مجتبی معظم عظم مصفا خیر مبادی و مایه تطبیق  
 عن الصوفی شکر این صوفی الاوصی یوحی مخزن اسرار علیه شکرید  
 القوی مشارالیه و هو بالاکثر الاصل سالک مسکن نور و نور  
 کائنات قوس سیر او آتونی نازل منزل عند سیدرة المنیر رسول  
 الله الاحمد علی الله علیه و آله العص من النصوحین بالوصایه  
 و الامامه الذین هم کما نواعده و بریح السماء و اهلهم ابوهم سید  
 الاوصیاء الخاطب بخطاب انت متی عزله هارون من صمیمی  
 المعروف بانامدینه العلم و علی باهاضیر الرسول بدلیل انکم  
 و انفسنا اسیر المؤمنین علی المرتضی و اخرهم صاحب علم الانبیاء  
 خلیفه الله و حجت علی اهل الدنیا ستمی رسول الله المصطفی علیه  
 و آله و سلم و البقیه الامام المصون عن الهرم و الکناحه اخرجه الله  
 و رفع علی یدیه مشارا الارض و سما و بطریق و اعظم ما دانه الخیر  
 محیطه باقبول **انما بعد** انکه مذهب حق فزیده بخیر یغنی شیعه  
 الامامه اثنی عشره مذهبست که در زمان رسول الله صلعم کل  
 مسلم و سالک آن بودند و هیچکس خلافی نکرده بود و هر کس جمیع

عبارت است از حدیثی که در کتابهاست

خواطر مسلمین بود که بعد از رسول الله و سلم و صلی بلا فضل امیر المومنین  
 علی علیه السلام و بعد از او امیر ولد آن حضرت اند بنوی که در سوره  
 فرموده بود **محمد بن احمد** من بعدی اثنی عشره و اهلهم و اخرهم  
 من بعدی و بعد از آخری الامم من بعدی اثنی عشره و اهلهم و اخرهم  
 الحسن و عمر بن الخطاب خود راوی این روایت و مع هذا اولی که  
 که در اسلام و بیان احداث خلاف که عمر علیه السلام بود که  
 منع قریاس نمود و در وقت که رسول الله صلعم در جناح سفر اخرون  
 بودند فرمودند که **انما بعد** کتب لک و شیئا لا یمنکر  
 بعدی و این قول حضرت بنی الله بنابر این بود که استقامت را خود ملا  
 و صیبه و غیره فرموده بودند و در حصره این بود که وصیت را  
 بختی بخر فرمایند که **سجود** و منصوص بنشان ایشان باشند و  
 خلاف در ظاهر بود و اگر وصیه عمر و سجده و بنشان رسول الله  
 صلعم بودند خلاف آن مشکل بود منع که و گفت که آن قبل از پیغمبر  
 چیستا کتاب الله و پیغمبر علیه السلام و امانت داشت و کافر شد  
 که کسر حرمت رسول الله کرده است و هدایان بر رسول خدا کرد و

و این حدیث در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

که حجت باشد



واعتصاب در نظر آمده و از هلاکت شد و رسول صلعم فرمود که بپروان  
 روید و در حضور من ایستاد و گفتید ایشان بپروان رفتند و فقید  
 رسل که در وادخو را عمر ابو بکر را نصب نمود و خلاف در اسلام بهم  
 رسید و فرقه و فرقه شدند و شد که حق بنی غناج با خاتم مذکور شدند  
 و برای تقییر بیان آمد و اعتقاد حق محض و مستور شد و علی و پدین  
 که بهم رسیدند و بواسطه حجت جاوید مقام خوش آمد و ابواب اوحی  
 اوامر و فواید قرآن را فضا سیر و وفوق سیر ایشان بر خلاف آنچه قول ائمه  
 هدی علیه السلام میفرمودند و احادیث بنویسند و بدستور تأویلات  
 میکردند چنانچه عهد اندر اربع علیه السلام که منقضی شد بنی امیه  
 و آل مروان امیر شدند و به بنی العباس رسید و هر دو امر را دستمال  
 ائمه هدی بود و تربیت علی آبی دین میکردند چنانچه مقرر نموده  
 بودند که تلبیذ ابوحنیفه را دعوت را هر کدام را یک سرخ زهر طلا میدادند  
 و هر کس از تلامذه حضرت صادق علیه السلام باشد آنو یک سرخ طلا  
 بکزند و ایشان نیز حیار ابیک طرف همان خدا را فرستاده اند و اخلا  
 احاث و درین کوه وضع احادیث باطله و اخفای احادیث اخبار

مدر

عمر ابو بکر را نصب نمود و رسول صلعم فرمود که بپروان  
 روید و در حضور من ایستاد و گفتید ایشان بپروان رفتند و فقید  
 رسل که در وادخو را عمر ابو بکر را نصب نمود و خلاف در اسلام بهم  
 رسید و فرقه و فرقه شدند و شد که حق بنی غناج با خاتم مذکور شدند  
 و برای تقییر بیان آمد و اعتقاد حق محض و مستور شد و علی و پدین  
 که بهم رسیدند و بواسطه حجت جاوید مقام خوش آمد و ابواب اوحی  
 اوامر و فواید قرآن را فضا سیر و وفوق سیر ایشان بر خلاف آنچه قول ائمه  
 هدی علیه السلام میفرمودند و احادیث بنویسند و بدستور تأویلات  
 میکردند چنانچه عهد اندر اربع علیه السلام که منقضی شد بنی امیه  
 و آل مروان امیر شدند و به بنی العباس رسید و هر دو امر را دستمال  
 ائمه هدی بود و تربیت علی آبی دین میکردند چنانچه مقرر نموده  
 بودند که تلبیذ ابوحنیفه را دعوت را هر کدام را یک سرخ زهر طلا میدادند  
 و هر کس از تلامذه حضرت صادق علیه السلام باشد آنو یک سرخ طلا  
 بکزند و ایشان نیز حیار ابیک طرف همان خدا را فرستاده اند و اخلا  
 احاث و درین کوه وضع احادیث باطله و اخفای احادیث اخبار

عمر ابو بکر را نصب نمود و رسول صلعم فرمود که بپروان  
 روید و در حضور من ایستاد و گفتید ایشان بپروان رفتند و فقید  
 رسل که در وادخو را عمر ابو بکر را نصب نمود و خلاف در اسلام بهم  
 رسید و فرقه و فرقه شدند و شد که حق بنی غناج با خاتم مذکور شدند  
 و برای تقییر بیان آمد و اعتقاد حق محض و مستور شد و علی و پدین  
 که بهم رسیدند و بواسطه حجت جاوید مقام خوش آمد و ابواب اوحی  
 اوامر و فواید قرآن را فضا سیر و وفوق سیر ایشان بر خلاف آنچه قول ائمه  
 هدی علیه السلام میفرمودند و احادیث بنویسند و بدستور تأویلات  
 میکردند چنانچه عهد اندر اربع علیه السلام که منقضی شد بنی امیه  
 و آل مروان امیر شدند و به بنی العباس رسید و هر دو امر را دستمال  
 ائمه هدی بود و تربیت علی آبی دین میکردند چنانچه مقرر نموده  
 بودند که تلبیذ ابوحنیفه را دعوت را هر کدام را یک سرخ زهر طلا میدادند  
 و هر کس از تلامذه حضرت صادق علیه السلام باشد آنو یک سرخ طلا  
 بکزند و ایشان نیز حیار ابیک طرف همان خدا را فرستاده اند و اخلا  
 احاث و درین کوه وضع احادیث باطله و اخفای احادیث اخبار

صادق نموده بر خلاف مذهب حق مذهب احداث نموده و ضلای چون  
 تابع شدند و ائمه معصومین ۴ تقییر واجب دیده اخفای مذهب حق  
 فرموده حرف بفرموده میکنند و مراتب دین و مذهب را با احتیاج خود تعلیم  
 میفرمودند و علی ای ساد با آنکه کمال ضعف حال و قلت سعادت و مال بود  
 و در پرتو تفاسیر قرآن از قول معصومین نموده جمع و تصحیح احادیث  
 میفرمودند و با آنکه هر نصیحه که علی اعدا میفرمودند بسلطاناء و کما صله  
 و جلد و میگردانید و اگر کان میکردند که عالمی شیعه و نصیحه نموده و قتل  
 او سعی نموده و نصیحه میکردند و تفاسیر ایشان را بدست آورده نابود  
 میکردند و بعد از آنکه کدام علی اعدا فرقی بخینه سیصد و پیرها و صد مجلد  
 تصنیف بود که بر سر بنابر غلبه مخالف نابود شد و با این حال بمقتضا  
**اینکه** و بحق الله الحق یکل آنکه ولو کبر الکافرون سلاطه  
 که کفر اندازد علی اعدا شیعه اضعاف مخالف ساخته تا آنکه الله سبحانه و تعالی  
 شیعه را با دشاهان و پناه داده مذهب حق آن پرتو خفا پدید آمد  
 و شیعه را طاعن قوت و شوکت بهم رسانید اما آنچه از روایت و او بیان ایشان  
 در باب اسامی ائمه اثنا عشری در کتاب ایشان بود و علی ایشان

عمر ابو بکر را نصب نمود و رسول صلعم فرمود که بپروان  
 روید و در حضور من ایستاد و گفتید ایشان بپروان رفتند و فقید  
 رسل که در وادخو را عمر ابو بکر را نصب نمود و خلاف در اسلام بهم  
 رسید و فرقه و فرقه شدند و شد که حق بنی غناج با خاتم مذکور شدند  
 و برای تقییر بیان آمد و اعتقاد حق محض و مستور شد و علی و پدین  
 که بهم رسیدند و بواسطه حجت جاوید مقام خوش آمد و ابواب اوحی  
 اوامر و فواید قرآن را فضا سیر و وفوق سیر ایشان بر خلاف آنچه قول ائمه  
 هدی علیه السلام میفرمودند و احادیث بنویسند و بدستور تأویلات  
 میکردند چنانچه عهد اندر اربع علیه السلام که منقضی شد بنی امیه  
 و آل مروان امیر شدند و به بنی العباس رسید و هر دو امر را دستمال  
 ائمه هدی بود و تربیت علی آبی دین میکردند چنانچه مقرر نموده  
 بودند که تلبیذ ابوحنیفه را دعوت را هر کدام را یک سرخ زهر طلا میدادند  
 و هر کس از تلامذه حضرت صادق علیه السلام باشد آنو یک سرخ طلا  
 بکزند و ایشان نیز حیار ابیک طرف همان خدا را فرستاده اند و اخلا  
 احاث و درین کوه وضع احادیث باطله و اخفای احادیث اخبار



افقای اخا از عوام اناس نموده بودند که بیه آنرا ندیده بود بخوبی  
که بزبان عوام اندازند آنچه علماء ما در عنوان الله علیهم از کتب ایشان  
بیرون نوشته بودند اما باین مرتبه مشهور نشد بود که درین کتاب  
بنده بقصد راقل خلق الله العبد محمد صالح الحسنی القتیازی بن عبد  
معون اکثر بدست عیب در شهرت آفاست که اکثر اخبار صحیح  
که نص است بر امامه ائمه اثنی عشر از صحاح سته مسلم و بخاری و غیره  
و مسندات احمد و جبل و ثناب فقیهین الحارثی و کثافتی الواسطی و غیره  
جمع نموده در جلد اول و دوم انکشاف حدیث را هص القدر و الجماع  
الکشفیه ترجمه نموده که خاص و عوام بفهمند و اگر کتاب مزبور نقل  
ایشان رسد و دانند که نقل از کتب احادیث ایشان شده و ثقات  
ایشان را وی اند بجا و سوری بصحیح بحق ندانند و چون انکشاف دلی  
پادشاه حسین حبس منسوبی نسبتی سید اعظم سلاطین عجم  
و عرب که بجلدات و کتب مبسوطه القاب همایون او را احصی شوند  
کرد و تکلیف این رساله و بعضی و یکصد هزار تعریف صولت و عظمت و سطوت  
ذات اقدس او آفت کدیده و روی اقبال بی نوال قمری را فی قصه و دم

بنام

باخصه هزار سوار و جگر که هر یک فتنه روزگار می بودند و بخاری و بخاری  
در دماغ ایشان صعود کرده با کمال نخوت درین سال قصد بلاد شیعیه  
نموده بودند بیک صدمه خسروانده و چون قهرور کردند که روی که هر یک  
تصویر کوچ زیاده از سرفرینک نکرده در یکب انظر لشکر عظیم  
قریب هفت فرسنگ فرار نموده اکثر اموال و اسباب را گذاشته و فرار  
دیگر بدستور چنانچه خلق عظیم ایشان اسیر غارتیان شدند و نکار  
شدند و خوف و رعب قهر و غضب شاهان بنوعی نزل کرد در ایشان  
انداخت که انان را از آن کفره انکشاف شیعیه عظیم در لشکر ایشان  
نمودار شد از پادشاهان عالم که دام پادشاه را انجیر نفع بود  
داده الحدیث که تواریخ سلاطین سابق و شریکادان خلف در  
بیان است عاقل با بصیرت باید که تعقل کند عظمت شان و صولت  
قهریان و سیور و نامنا از غلبه که بقصیر درین اوان واقع شد پس اگر کسی  
در مقام تعریف جاه این پادشاه ملایک سپاه شود و در کتاب تعریف  
مراتب سلطنت و اداب حشمت او بکنجد همان صفت که مراتب تعریف  
او را بدعای دوام ایام عمر و دولت او درین رساله اختصار کرده

و



کهیم که الله عزوجل و ابدا ظلال نصفه السلطان ابن السلطان ابن  
 السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان سید السلاطین ابن  
 الخاقان **سلطان شاه** الصفوی التوسی بشاره خان وال  
 من والاه و عاونه و عاونه و انصر من نصره و اخذ له من خذله و اول  
 عهد الی عهد قائم آل محمد صاحب الامر و از زمان صلوات الله  
 علیه و احفظه من الاوقات بحریة الکتیبه و آل العصبی بن یاسنان یاسنان  
 یاسنان شاد و ارض و مغارب انرا فرود کوفه و الحمد لله که علی را  
 در احوال و عقاید حقّه و فیه در کائنات و عقایدی که علی آء فرقه  
 بجهت و شایع کبان شیعه امامیه رضوان الله علیهم تحریر فرموده اند  
 بحمد و انتفاع ازان کتب معتبر است و عقاید امریت اتم از هر امری  
 لهذا اینجا طریقه رسید که خلاصه اعتقادات شیعه را بفارسی مستدل و متقوله  
 شیخ شیخ العالیقه الحقّه الشیخ ابن بابویه علیه السلام و احادیث  
 صحیحیه و متقولیه از امام هدی تحریر سازد که جمیع خواص و عوام اعظام  
 که فوهم عرب ایشان را غالی از انکال نیت از مطالعات آن عقاید  
 خود را تصحیح فرمایند و بعد از شاورن با علما کبار و استخار

امور

و مدبره ماسکی و کلا و شروع در مطلب نماید بتوفیق الهی و در غرض  
 چه را در میان رساله و ترتیب ساخت مشتمل بر بیست و پنج باب و ستمی  
 که دانید آنرا به مشایخ و افاضه کماله و چون شیخ نظام شد که  
 که با اعتقاد تحریر رساله انجا هر تغییر و کلا بی شفق و با حسن و انضام  
 نمود و قایل مطاعه مطاعه اعلی شد مناسبت آمد که آنرا بحقه مجلس شریف  
 اعظم سلاطین عالم سازد که من در عرض اشرف اعلی کند و بلکه بدین  
 وسیله آنچه در عالمی دولت قاهره را در بر رساله از تفصیلات بیا  
 تکرر عطا شده از تصنیف شریف و هر الا لایح که بحرف غیر شریف  
 نموده و جمع و ترجمه احادیث سلف و اهل بیت و الکلیات و الکلیات  
 که مراد دارند که مطیع مطاعه مطاعه اعلی که در مقصود این کتب  
 بحصول رسد لهذا قلم را باین قصد در سطح پیاپی و خصص بیان  
 ارایه داده اولاً این قطعه بر زبان فارسی شد **فصل** در بیان  
 ده عالم از شیخ شاه کوهی درین احمد آمد یک مسئله نثر  
 ذات اشرف و بنالجهان سر آمد آمد این عقد لای عقاید  
 کا عطای الله سر آمد آمد از عالم بحقه بر سلاطین ان بنده او

سلطان



محمد آمد پس بجهان قطعه افکند غمزه ختم بدعا کرد و امید داشت که  
 منظر نظر عاقله زندگان درگاه عرش اشتباه همان بانی و علای  
 اولی الامر را که دو بانه التوفیق وهو الهادی الی سر آله الطهرین  
**باب اول** در اعتقاد در توحید بلکه اعتقاد بر توحید ذات  
 پاک واجب الوجود است که ذات واجب را هیچکس ادراک نمیتواند  
 کرد که لا تدرك الا بآثار و هي يدرك الا بآثار و اورا مشاهده  
 با هیچ مخلوق نیست که مشاهده بعضی شناخته شود و بعضی آیات  
 قرآنی که بحسب ظاهر دلالت بر تشبیه دارد مؤلف است و صفاتی که  
 صفاتی خود را بآن وصف فرموده مثل سميع و بصير و قدیر و عليم  
 و حکيم و حنیف و قیوم و صمد و غیر اینها ان غوله است که بر سر  
 الله صلعم فرموده که کلین الناس علی قدر عقولهم بالما بعد عقل  
 ماخا طبع فرموده و ما را اثبات صفات او بطریق اثبات و تشبیه  
 ممکن نیست که ذات اوسته است از عقل و تشبیه مخلوق پس اثبات  
 صفات او بنی ضد میکنیم پس میگوئیم که واحد است یعنی دو نیست  
 و تعدد ندارد و قدیمست یعنی هرگز نبوده که نباشد و هرگز نباشد  
 در گذشت

که نباشد و جسم نیست و جسم نیست و صورت نیست و غیر اینست و خطا نیست  
 و سطح نیست و خشنود و ثقل نیست و حرک و سکون ندارد و در مکان نیست  
 و در زمان نیست بلکه خلق کرده زمان را و مکان را و اجسام را و جواهر را  
 و امر از را و کما السوی الله را و در وجود خود محتاج بغير نیست  
 و عینا اذ در نظر ما ندارد و از کس را دیده نشده که بیرون بیرون کسی  
 از وی تزلزله که میراث اندر بر و غنی از هر کس و همه حقیقت است که  
 که حاجت به هیچکس و هیچ چنان ندارد و محتاج است که هر کس مرگ ندارد  
 و قیوم است که قوام هر چیزی با اوست و خواب ندارد و خود را ندارد  
 و سميع است و بصير است و عليم است و حکيم است و قدیر و عليم  
 و طاهر است و صفات یعنی سید و معبود الیه یعنی مخصوص بقول او  
 ایشان هم اذ اقبل لهم جعل فداک ما العبد قال السید المصوب الیه  
 و انبطل او نمیتوان کرد و تشبیه و تمثیل نمیکرد و هو خالق الخلق  
 سبوی لا اله الا هو که الخلق فی الامم بآرک الله رب العالمین  
 لیکن و هو خارج عن حد القلیل و التثنی و مجمل کلام در باب  
 باری عز و جل اگر آنچه خلاصه را بجمع و بصر حاصل میشود از ذات



او خارج نیست و حال علم و حکمت و قدرت از حال او خارج نیست  
و این صفات باعتبار وجود هر دو محلی متعدد است که مع او غنی  
بهر اوست و علم او غیر از اوست و هر کدام را باقی علی حده تخصیص میکند  
حاشا این صفات در خدا تعالی هر دوست و احدها است که عین ذات آ  
و ذات او عین صفات است و بواسطه همین خدا تعالی خود را با او صفات  
خوانده که بقدر عقول ماها تکلم نموده باشد و الا کلا صفات ذات  
او صفت واحد است که عین ذات اوست و هر کس که خدا تعالی را تشبیه  
کند و جسم داند و محدود داند و شمی مانند یا حریفه هر کس چو اوست  
و در جهاد و نای کند که واجب را در تحت تقسیم نریز و راورد با  
باصفات متعدده متغایر و غیره و اثبات کند که تسلسل مع او را غنی  
بهر اوست و داند و بهر اوست و علم او را غنی قدرت و قدرت  
او را غنی علم او را غنی است و هر کس غنی اعتقاد استناد بشیعه  
انانی کند افترا کرده و کتب احادیث ما علی است از اخبار وارده  
از ائمه هدی علیهم صلوات الله و علیهم اجمعین باین که ما ذکر کردیم و **و**  
ما فی اصول الکافی من عیان ابراهیم عن روه عن ابي بصیر قال

من

سمعت الصادق جعفر بن محمد علیهم السلام يقول لو نزل الله ربنا و انزلنا  
ذاته و لا علیهم و لا تسع ذاته و لا سمیع و لا بصیر ذاته و لا بصیر و لا قدر  
ذاته و لا سنده و لا صفاته احداث الاشیاء و كان العلوم و فیه العلم منه  
علی العلوم و لا تسع علی السمیع و لا بصیر علی البصیر و لا قدر علی القدرة  
قال قلت فلو نزل الله سبحانه قال قال الله ان لم تکن صفة محدثة  
بالفعل قال قلت فلو نزل الله سبحانه قال قال الله ان کلام  
صفة محدثة لیست باثر لیه کان الله عز وجل و لا تسع **و**  
ما فی الاصابی من محمد بن احمد الشافعی باسناده عن ابي بصیر عن  
ابی عبد الله قال ینزل الله فی وصف بنان و لا مکان و لا حرکت  
و لا سکون بل هو خالق النشأ و لا مکان و لا حرکت و لا تسع و لا انفصال  
فیهما قال عتیق بن القاسم بن علی اکبر و هر چه که مخالف او باشد  
که ما ذکر کردیم ان غیر موضع و غنی است و هر چه که مخالف  
کتاب الله باشد ان باطل است و اکی و کتب علی ما غنی این اعتقاد  
یافت شود بدلس است و بعضی آیات که در قرآن مجید است که مریم  
جمله است و لا تشبیه بآن می نماید مثل است و حال اینها علی است

۸

که ما ذکر کردیم و اذ ذی الایدی یخطف ذی القوی **و** ما تسع  
ان لا تسع لک اخلت یسری یخطف من و قدر من **و** و لا ذی  
جمیعاً قبضت یوم الیمین یخطف ملک اوست که سوزی او را که ندارد  
**و** و السموات مطو یات یخطف یخطف یخطف **و** و جمیعاً ربک  
و لک صفات صفات یخطف جمیعاً ربک **و** کلام الله عن جمیع  
بن شاذلی یخطف یخطف ربک ربک است **و** و لا یخطف من الا  
ان یاکون هم الله فی ظلال من الغمام و لا تسع لک مراد عذاب الله را  
دارد **و** و یخطف علی غضب فخره یخطف غضب خدا عقاب  
خداست و ثواب خدا رضای خداست **و** و لا یخطف فی انفس و لا  
اعلم ما فی نفسک یخطف غیب المریدان و لا یخطف فی انفس و لا  
و یخطف مراد الله فخره مراد عز و جلاله و لا تسع لک **و** و لا تسع لک  
یخطف علیکم **و** و لا تسع لک یخطف علیکم مراد و صلوة  
خدا و عبادت و صلوة و لا تسع لک یخطف عباد و عبادت **و** و لا تسع لک  
و یخطف و لا تسع لک و لا تسع لک یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف  
خدا و عبادت **و** و لا تسع لک یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف

من

فیهما مراد در کلمات شریفه آنست که خدا تعالی جزا میدهد جزای  
مکی و جزای خدا میدهد جزای مکی و جزای مکی و جزای مکی و جزای مکی  
فراموش می نماید که قال عتیق بن القاسم بن علی اکبر و هر چه که مخالف  
فیهما مراد الله فخره مراد عز و جلاله و لا تسع لک **و** و لا تسع لک  
نیکد و خدعه و استغفر او یکد و فراموش می نماید و او یخطف است  
او افعال عباد و یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف  
رب است و مخالفان ما از این است و لا تسع لک یخطف یخطف یخطف یخطف  
من بنین خدا را یخطف و حال آنکه اعتقاد ما آنست که خدا را یخطف  
نیتش اندر او و قال عتیق بن القاسم بن علی اکبر و هر چه که مخالف  
عن روه عن ابي الحسن الکوفی عن ابي عبد الله علیه السلام قال  
خیر الایمن الکوفی عن ابي الحسن الکوفی عن ابي عبد الله علیه السلام قال  
حسین عبدته قال فقال ما کث عباد رباً لماده قال فیکف  
و اینست که او را یخطف و لا تسع لک یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف  
و ان الله اقل ببحرانی الا ان یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف  
آنست و این را که یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف یخطف

۸



بر آن چیزی که در قرآن است از نظایر آن مثل قوله تعالى كل شيء حاله  
الآن هم می رسد در وجه و راجع این است و جده است که بخدای  
از آن آید و توحید بخدای بآن نماند که روی محمد بن یعقوب الکلی  
فی اصول الکافی عن محمد بن یحیی عن روه عن المرت بن المغیره النضر  
قال سئل ابو عبد الله عن قوله الله تعالى عز وجل كل شيء حاله  
الآن وجهه فقال ما يقولون فيه قلت يقولون يهلك كل شيء  
الا حيز الله فقال سبحان الله لقد قالوا حق لا عظيما انما  
عنه يذالك وجه الذي يوفى منه **وقال** يسمي بكشف عن سابق  
وجه ارسنه اذ **وقال** وان تقول نفس يا حسرتنا على ما فعلت  
في جنب الله مراد وجه الله طاعت الله است و مفسر ان جنب  
على بر اطلب عليه السلام شمس نوبه اند و روی محمد بن یعقوب  
فی اصول الکافی عن محمد بن یحیی عن روه عن علي بن سید عن ابي الحسن  
من جاب جعفر فی قوله الله عز وجل يا حسرتنا على ما فعلت في جنب الله  
قال جنب الله اسمي للذين علموا وكذلك ما كان بعد من الاوصياء  
بالكان الواقع الى ان يثني الامر الى اخره **وقال** ونفخت في صور روح

مراد روح مخلوقه او آمده که آدم و عیسی را از آن حیث رواده و قال محمد  
بن یعقوب روه فی اصول الکافی روی عدة من اصحابنا عن روه  
عن الامير قال سالت ابا عبد الله عن قوله الذي في آدم قوله فاذا  
سوتيت ونفخت في صور روح هذه روح مخلوقه او كرم الكافي  
في عیسی مخلوقه و روه در اینجا روح مخلوقه او آمده و مثل سالتی و ارضی  
و تاروی و حقیقه و عیدی **وقال** بلیداه مبسوطان مراد نفث و نفث  
و نفث اخروی است و نفث دنیا و اخرت اسمی الکنین علی علیه السلام  
و اولاد و اوصیای او که در دنیا سر بر دم از ایشان مرتفع و مستحکم  
و نفثه صری از روی نیست و در ارضت شفاعت ایشان اینک را به نفع  
ابد می رساند و روی محمد بن یعقوب روه فی اصول الکافی عن محمد  
بن یحیی عن روه عن بعض اصحابنا عن ابي جعفر قال اخبرني المشافي  
الذي الله اعطاهما الله نيتنا محمد بن روه وجه الله يقبل في الارض  
بن اظلمه و نحن عین الله فی خلقه و بیده الکب و طه بالجمه علیها  
عرفنا من عرفنا وجهنا من جهنا و امانه و التقين **وقال** و التما و نيتنا  
بایدی مراد و رایدی قوه و نيتات ما نند قول الله تعالى كفر بوه



عقل و فطرت که کل ادله را فصل کنیم فیضیم و الله معصم بین را در بر می آید  
 اقول فی این است و ما یوسطه اعتقاد و خلق و هر امری که در ذی غرضه ایم  
 استناد به حق می گوید ایم تیناً این بود اعتقاد را در باب تو میدانات  
 واجب اگر چه وجود و حدیث قدسی که دالت بر آنکه امیر المؤمنین علیه السلام  
 و جدا الله و جدا الله است و محمدان اینست که روایت کرده شیخ ابن بابویه  
 رضی الله تعالی عنهما بن محمد از زانوین که روایت نموده اند از علی بن  
 موسی الرضا و آن حضرت از ابائی طاهر بن مامون الکوفی علیه السلام  
 و آن حضرت از رسول صلعم و رسول الله انصاری علیه السلام و او از میکائیل علیه السلام  
 و او از ایزد ایزد و از رب جلیل که فرموده که من الله ثم که نیست خدای  
 جز من که خلق کرده ام که عالم را بنده خود پس اختیار کرده ام از محمد  
 دوست و عیب خود و صفی خود پس او را با کمالهتم به پیروی و خلق خود  
 و بکنیزم بخیر از عیار ابر که م علی را بر او و وصی و وصی او را  
 کنه حقوق از او بعد از من و خلق من و خلق من و کربان کند  
 برای خلق من کتاب مراد او امر و احکام مرا که در کتابت و روش  
 حکم مرا در خلق رواج دهد و کربانم علی را علم خودی از خلایق را و

در اینست

در اینست مرا که بیاورد از ان دو وظایف است مرا که هر که داخل آن شد در آن  
 امانت از آتش من بفرماید و صلا دیت مرا که هر که من بپناه آید و بپوشد  
 از کجای دنیا و آخرت و او در دیت مرا که بپایند مرا از آن در دیت خودی  
 سخت که هر که من با او کرد من بوی از او بگویم و من بپایند من را از آن  
 و من بپایند آن از خلق من و من بپایند من را از آن که هر که را از اهل آن  
 و من بپایند آن از اهل آن و من بپایند آن از اهل آن و من بپایند آن از اهل آن  
 که در آن کثرت من بپایند من را و من بپایند من را و من بپایند من را  
 از عباد که در دیت داشته ام هر که من را دوست دارد از ایندهای من  
 و در لایه او داشته باشد من بپایند من را و او را لایه و معرفت او را هر که  
 بغض او داشته باشد من بغض او دارم که از معرفت و لایه او و معرفت  
 کند به معرفت خود قسم بخورم و من بپایند من را و من بپایند من را  
 بپایند من را و بپایند من را و بپایند من را و بپایند من را و بپایند من را  
 او را در دیت و بغض او ندارد بنده الا که در دیت مرا او را در دیت مرا  
 و من بپایند من را و من بپایند من را و من بپایند من را و من بپایند من را  
 و من بپایند من را و من بپایند من را و من بپایند من را و من بپایند من را







[illegible]

مفتی

بهر صفت انصاف فی سندان از اهل حقان شانه و میگوئیم که اولی منزل سبع  
و بصیرات و علیم و قادر و عزیز است و متحد و یقین است و واحد و قدیم است  
و این انصاف ذات واجب اگر چه ذات که نسبت بحلق تعقد دارد و زیاده که آنچه  
بند به بیع در آن یکدیگر در بر یکدیگر و کوا را بالعکس نسبت بذات ادیان  
مضاف تعقد ندارد و کل صفات سزیم به نسبت بذات او واحد است و  
صفات لیزیل است که عین ذات و ذات او عین صفات است که آن حال است  
که ما را بیع و بصیر و علیم و قادر و عزیز و صاحب ذات واحد است  
که در حق او نیست و انا میگوئیم که صفاتی که از آن خلقت و قاعا و در سز  
و از خود ساخت است و در ذات و صفات و شکلات که این انصاف  
افعالی ذات جل شان که حادث شده بجایزیت که گوئیم که این صفات  
قدیمت زیرا که ادا و او میگوید نشود و تا بخشد و عذاب نشود و از آن  
ندار و از آن نشود و غضب نمیکند و ساخت نشود و از آن ساخت نشود  
و این صفات صفت این افلاک و لایزال است بخلاف آنکه اولی منزل  
سبع و بصیر و حکیم و علیم و الاخر صفات ذاتی بحسب لایفتان مندر  
شیخ خود او منقول القصص بین هفتی هذا کتاب ما افلاک و ذات اگر چه

رواه عنه محمد بن يعقوب بن مهران في أصول الكافي عن محمد بن محمد بن  
رواه عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ثم قال سمعته يقول كان الله ولا شيء  
شيء ولا شيء عالما بما يكون فعمله قبل أن يخلق كل شيء بعد ذلك **رواه**  
عن رماه عن الكاهن قال كتب إلى أبي الحسن في وفاة الخليفة الشيعي  
عليه السلام لا تقول شيئا على غير ما علمته شيئا ولكن قل شيئا رماه  
**رواه** عن رماه عن أبي جعفر بن محمد بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن  
عليه السلام كان يعلم الأنبياء قبل أن خلق الأنبياء وكيفية أول ما يعلم  
شيء خلقه أو أرا خلقه أو يكون أول ما خلقه عند ما خلق وما يكون عند  
ما يكون نوع خلقه لم يزل الله عالما بالأنبياء قبل أن يخلق الأنبياء  
كلهم بالأنبياء بعد ما خلق الأنبياء **رواه** عن أبي جعفر بن محمد بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن  
بن عمر بن هشام بن الحكم قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول في يوم  
النبوة لا أقول أني سمع بصلي الله عليه وآله أو عبد الله بن مسمع بن يحيى  
جاءه وفضله لا يسمع بنفسه وبغيره وليس في يوم سمع بنفسه  
أنه سمع والنبي صلى الله عليه وآله أدركت عبارة من فضله أني سمع  
لك إذا كنت لا تقول لا يسمع بكلامه لأن كل واحد منكم لا يسمع

وہی











ما بعد

وهر کس غیر این اعتقاد دارد از ما نیست **باب هفتم** در اعتقاد در  
در انبیا و محدثین و رسول و حج **باب هفتم** اعتقاد ما آنست که انبیا افضل  
از ملائکه و ملائکه نشای منزله آدم ع بودند که الله تعالی فرمود که  
که این جاعل فی الارض خلیفه ایشان کند که ان جعلناهم **باب هفتم**  
فیها و یضاهی الکواکب و نحن یتبع جودک و نقد من لک و منشا  
نکردن ملائکه نشای فوق آدم و انبیا و علم موجب فضل آدم شد که حتما  
فرمود که و علم آدم الانماء کما انما من منتم علی الکلام **باب هفتم**  
فقال ان یتوبن باسما و هو لا ان کنتم ساریفین **باب هفتم** انما  
لا یعلم لنا الا ما علینا انک انت العظیم الکبیر **باب هفتم** قال یا آدم  
انی هم باسما و هو لا انکم اقل لکم انی اعلم عیبکم و انکم  
و الارض و اعلم ساریفون و ساکنکم تکلمون و این  
کلام تمام دلیل است که آدم افضل از ملائکه است و امر که الله تعالی  
نمود که اگر سجده نمایند آدم را پس سجده فرمود ملائکه که کلام آدم  
و خدا امر فرمود که اگر افضل سجده فصول کند و بدو سجده ایشان  
طاعت خدا و او ام آدم بواسطه آنکه در صلب آدم بود رسول الله

•

صلی الله علیه و آله و سلم و کل انبیا و ائمه علیهم السلام و قال رسول الله  
انا افضل من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من جمیع الملائکه  
الکبری و الانوار الکبری و سید ولد آدم و قول الله تعالی که فرموده  
که لو یتکلم الکلم ان یکن عبد ایوب و لا الکلام یکنه **باب هفتم**  
ان ایست که این موجب فضل ملائکه باشد بر عیسی بلکه بواسطه آنست  
که جمیع از صفاتی عیسی را که تصدیق فرموده او را در نبوت عبادت  
بشود و جمیع از صفات نبین و غیره ملائکه را در رب و از خواننده عباد  
بشود و بواسطه همین الله تعالی شایسته فرماید که عبودیت های شما را  
تک و غاری از بندگی من نیست و ملائکه و طاعت دارند و بعضی  
از عصمت و لا یصون الله ما امرهم و یفعلون ما یریدون و من یحیی  
هم یرید و ینشأ من دونه الم و ایشان می رسد و در مرتبه نبوت و  
و در مرتبه نبوت و طاعت ایشان تسبیح و تقدیر خداست و تعیش انیم  
عشر و لذت از علوم و انواع آن بسیار خدا تعالی همچنانچه  
خواست ایشان را خلق فرموده ارواح و انوار و هر طایفه ایشان  
حافظ نوعی از خلق خداست **باب هفتم** در اعتقاد در عدد

۱۸

چهار

انبیا **باب هفتم** اعتقاد ما یکصد و بیست و چهار نفر است  
که خلق الله اند و بعد از انبیا و رسول و امر است و قال ابو عبد  
جعفر بن محمد علیهم السلام الانبیا و المرسلون علی اربع طبقات  
فنبی منزه نفسه لا یعد و اعوانه و ابی و فی النعم و یسمع  
القصوت و یطایب الکلام و قد ارسل الی طائفة قلوب و کفر و اکوینی  
لنوله تعالی و در سنان الی امایة الف و ینزیدون ثلثین الف و طایفه  
اسام و الذی فی نومه من اربعه و یسمع القصوت و یطایب فی البقعة و من  
اسام مثل اولی العزم و قد کان ابراهیم ع نبیا و کبریا و یطایب حق تعالی  
الله تعالی ان جاعلک للثانی اساما قال و من ذریعتی فقال الله  
لا ینال عذری القائلین ع عبد متکبرا او نبیا لا ینال  
اساما و انما رسول الله کعبی و یطایب و او فرموده و هر چه را دیده  
و هر چه می بیند و هر چه می شنود و هر چه می بیند و هر چه  
بیند مثل خواب ابراهیم و مثل خوابی که رسول الله قبل از تولد  
جبرئیل می دیدند و رسول الله جمع نموده در ساله و نبی و او را  
محدث آنست که صوفی می شنود و کی را نمی بیند و در خواب هم

نور

نمی بیند بعضی صحت است که می شنود و او را هم طاعت علیهم السلام را  
قبل از نبوت خدا عید شده فرموده و نبی شد قبل از رسالت رسول  
شد قبل از مرتبه خلعت و طایفه قبل از اسام پس مراتب نبوت و  
که در جمیع شده جعل الله اساما و قال الله تعالی ان جاعلک اساما  
و لوطه نبی بود و اسام و او بود ابراهیم ع و انما سید کل انبیا و پیغمبر  
که اول العزم و اصحاب را بر این نوع و ابراهیم و موسی و عیسی  
و محمد و رسول الله سید رسول جمیع انبیا اند و اعتقاد ما آنست  
که کل انبیا بر حق اند و قول ایشان قول الله است که و ما ینطق عن  
الحق ان حوالا و حسی بر حوالا و امر ایشان امر الله است و طاعت  
ایشان طاعت الله است و عصیه ایشان عصیه الله است و افضل  
هم پیغمبر است و هر کس تکذیب او کند کافرات و واجب است که آن  
اعتقاد کند که خدا تعالی خلق افضل از محمد و ائمه و ولد او را بر عزم  
و وصی او امیر المؤمنین علی ع ندارد و رسول الله احب خلق است  
بخدا و او را حق محمد است و اول خلقت در افرار بخدا و در تقوی که خدا  
تعالی احدی مد و نبیا و پیغمبران یکی و دو کوه و نفس های خود را

۱۹



خلاف رضای حق تعالی سر زده و خدا را امر بطاعت ایشان کرده  
و اولی الامر ایشانند و ایشان شهید اند و بطن و ایشان ابواب الله  
و بسبب الله اند و داد و داد علی الله اند و ایشانند ارکان توحید و ایشانند  
که حقیقتاً از هر چه که الذین افضب الله عنهم الرجس و طهرهم  
تطهر به و ایشانند صاحب عجرات و ایشانند امان اهل زمین و اینانند  
سابق امان اهل آسمانند و ایشانند کشته خات و ایشانند عباد الله  
الکفرین الذین لا یستوفون بالقول و هم یاترون بعلک و واعظاً  
ما اینست که <sup>مجتهد</sup> بعضی دوسری ایشان امانت و بعضی وعداوت ایشان  
گفته اند و خداست و امر ایشان امر خداست و خصی ایشان خصی خداست  
و طاعت ایشان طاعت خداست و عصیت ایشان عصیت خداست و دوست  
ایشان دوست خداست و دشمن ایشان دشمن خداست و عصیان ایشان  
عصیان خداست و اعتماد ایشانست که زمین هر که خیال از عجز خدا  
بطن برده و نیست یا بحسب ظاهر یا بحسب معتقد زمان ما قائل اند  
رسول محمد است ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن ابی  
جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام

که خبر از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و از اسم او و نسب او و نسب  
داره و فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فیما بعد لا یموت و لا یحیی و لا یموت و لا یحیی  
و ظلاً و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله یظهر الله علیه و آله فیما بعد لا یموت و لا یحیی و لا یموت و لا یحیی  
و تکریمه الشریکون و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله یفزع الله علیه و آله یدیه مناد و الا  
و فیما بعد حق لا یبقی فی الارض کلها الا ان یوم فیهِ بالاذن  
و یکن الذین حکم الله و او کلهم و فرمود و فیما بعد یکن علیهم برسم  
از آسمان و در عقب او غازی که در عقب او خضوع که نماز که در عقب  
رسول است نماز کرده و اعتقاد را اینست که علی او قائمی جایگزینست که  
رسول الله و قائم هدی هر دو خدای اسم و نسب آنحضرت داده اند و بعضی  
بأن حضرت فرموده اند و شاد است بظهور او داده اند و در کتاب فاطمه  
سجود است و در طریقه مخالف نیز اخذ وارد است که علی ای مخالف  
از عوام پیروان نموده اند و علی ای اکثر صحاح سنی ایشان پیروان  
آورده اند و بنده و چه کرده و زبان خراس و عوام انداخته ام اشا  
شرح کتاب فاطمه که نزد محدثین رضوان الله علیه هم بعضی فاطمه  
شهر است آنکه بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله جابر بن عبد الله را زار شد

در خانه رسول الله و خانه كرده عراقی رسول الله را پیش فاطمه  
و اهل بیت کرد و او را انداخت و منزلت رسول الله خبی داد و بگوید که  
ای انصاری الا انما که بعد از رسول من چه خواهد شد و اولاد رسول من  
چه واقع میشود تا آخر زمان هر خبی داد و امیر المؤمنین علیه السلام هر چه  
میشنید انقول روح الامین میشود و امامت افتد انشی عش و ظهور  
ساحب الامر محمد بن شتر و عیسی فاطمه با افتد بود تا نبی خدا صلیا  
آلایم و اما فاطمه هفتاد و پنج روز بعد از رحلت رسول من رحلت  
انالاج فاطمه را بدو انکه در کوفه روایت کرده است محمد بن یحیی رض و محمد  
بن عبد الله عن و اما عن ایضی و او از ای عبد الله گفت  
پدر من یحیی ابن عبد الله انصاری رض که مرگ با تو جانی هست  
که خلق شود و سوال کنم جا رفت هرگاه که امری که خلق کنم بدین  
وقت خلق شود من مرده با جا بر خیزد مرا از حق که در دست جنة  
من فاطمه دیدی و آنچه مادر من فاطمه و از آن خبر داد و در میان  
لوح مکتوب است بر جا بر گشت که شهادت میدهم بخدا که فاطمه  
رفتم در زمان حیات رسول من که مرگ تو که در من بگویم و در من

55



[illegible][illegible]

من محمد واحد انهم قد وجدوا نبي ومن غير امة من محمد في ضد  
افترى على ربه الملقى في الكتاب حديث عند انشاء حديث من علي  
عبدى حبیبی وصدوقی فی علی وناصري ومن اصنع عليه ا  
اخبار النبوة واصفد بالاضطلاع بما يتكلم عنك من كنز يدور  
في الكونية التي بناها العبد الصالح الى جنب شتر على من القول  
منى لا شرب به محمد ابيه وظيفته من بعده وارث على من عدل  
على من وضع شري وحنه على حلقه لا يورس عذبه الاجعل الجنة  
مشقبيه وشفع في سبعين من اوله بنه كلام قد استوجبوا الكفا  
واختتم بالطهارة لا يند على ربي وناصري في الكتاب احد في حلقه وابقى  
على وجه اخرج منه الكذبة الى بسط الكواز في الحس واهل  
زالك بابنه محمد وحمه الفالحين عليه كل امرئ وصلاه عيسى وبع  
ايقب في ذلك اوليا في في زمانه وبنه ادي رؤسهم كما استهاري  
رؤس القدر والذليل فيعقلون ويحرفون ويكفون خاتون سره  
وطلون تصبغ الكواض بدناهم وتقتو الكواض والى في في دنائهم  
ولذلك اوليا في حقابهم ارفع كل نية عمار حنوس وبعهم اكنف

الزاد و ارفع الاضار و الاغلا و املك عليهم صلوات من رحم  
 و رحمة و املك هو الكرم و قال عبد الرحمن بن سالم قال ابن  
 ابي بصير لم يمتع في دهرنا الا هذا الحديث لكان فصه  
 الا من اهل **شما** انما يطابق مخالف من باب ما و شوبيا  
 و اشار ايضا الكتاب و قد خبرنيكم في ذلك ما رواه الكشي  
 عنده و قد ردا الا انه اخطب حوازم في كتابه قال حدثنا اخبر  
 الكفقات جعفر الذين ابو منصور محمد بن الحسن بن محمد البغدادي  
 قال حدثنا الاسلام ان شريف نور الكندي ابو طالب الحسن بن محمد  
 الزبلي قال اخبرنا محمد بن احمد بن شاذان عن احمد بن محمد  
 بن عبد الله الخافض عن عمار بن سنان الكوفي عن احمد بن محمد  
 بن صالح عن سلمان بن محمد عن زياد بن مسلم عن عبد الرحمن  
 بن زيد عن جابر عن سلام عن ابي سلمان داي عن رسول الله  
 قال سمعت رسول الله يقول ليكن اسرى في الى الشقاء قال  
 الجليل ام ان رسول الله لما ائذ اليه من ربه فقل و الكون  
 الصدق قال من خلق في اسنان قل خيرها قال عمار بن



ابى طالب قلت نعم يا رب قال يا محمد ان اطلقت على الارض  
اطلقت فاحترت ان هذا شققت لك اسما من اسمائى فلا اذكر  
في موضع الاموات معى فان الحسن و انت محمد انما اطلقت الكنا  
فاخترت عليا شققت له اسما من اسمائى فانا الاعلى فهو عليا  
يا محمد ان خلقك وضعت عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة  
من ولدك من نوري وعرضت على القنات والارض فو قيلنا  
كان عندى من المؤمنين ومن محمد هان عندى من الكافرين  
يا محمد لو ان عبد من عبادى عبدني حتى ينقطع ويسير كالش  
اليالى ثم انا في احد الى لايتكم ما غفرت له حتى يقر بيا بولايكم  
يا محمد خب ان ربهم قلت نعم يا رب فقال اني القنت عن يميني  
العرش فالقنت فاذا بطا وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين  
ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى  
ومحمد بن علي بن محمد وموسى بن علي والحسين في مصراع  
من نوري فقام وهو في وسطهم يعني الهدي كانه كوكب درقي  
فقال يا محمد هني لاء الحجج المبرجة وهو الثابون عشرون سنة

مروا

وجاء الى امة الحجرة الواجبة ولا ياتي ولا تقسم من اعدائى و  
وبالاسناد عن محمد بن احمد بن شاذان قال حدثنا محمد بن علي بن  
الفضل عن محمد بن القاسم عن عباد بن يعقوب عن موسى بن  
عثمان عن الحسن بن علي بن فضال عن ابي اسحق عن الحرث وسعيد بن  
يسر عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله روجه  
فداء انا واهله كروا اني عليا الحسن والي ايدى الحسين  
الاثر علي بن الحسين القاطن ومحمد بن علي الكاشي وجعفر بن  
محمد الثاني وموسى بن جعفر بن محمد الحسين والقبضي ونافع  
الناضبي وعلي بن موسى بن الحسين ومحمد بن علي الكاشي اهل  
الجنة في درجاتهم وعلي بن محمد بن علي بن الحسين وموسى بن جعفر  
الحسين وحسن بن علي سراج اهل الجنة يضيئون به والهيدي  
شفيعهم يوم القيامة حيث لا يارون الا من شاء ويرضى ومن  
رواية عن الخطاب عليه السلام في حديثنا علي بن الحسين بن محمد قال  
حدثنا محمد بن الحسن الكوفي عن احمد بن عيسى بن الفضل  
الاخا طي عن داود بن جعفر عن عمار بن محمد عن الحسن بن سعيد

بشرى

٢٥

بن الكتيب عن محمد بن عثمان بن عثان عن محمد بن الخطاب بن مطهر  
النيران والاعراب قال اني سمعت رسول الله روجه فداء  
الاخرة من بعدى اثني عشر سنة من صلب الحسين ومنه ما يروى  
هذه الاخرة من متك بهم من بعدى فدا اسماك بجبل الله  
ومن خلفهم فدا غياض الله ومنها ما رواه البخاري في الحجج  
قال حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا غفره قال حدثنا شعبد عن  
الملك قال سمعت جابر بن شمر قال سمعت رسول الله روجه فداء  
يقول يكون بعدى اثني عشر اسرا ومنه ايضا روجه فداء الى عيسى  
قال قال رسول الله روجه فداء لا يزال اسرا الناس ما ضا ما اوتاهم  
اثني عشر رجلا فدا ادا ان بعد الكندي ينقطع التكليف لا يدخل  
في الامانة فغيره بان اسرا الناس ما ضا ما ادا ان بعد  
لا يحضر اسراهم بعدد من يرد لا قلناه ما رواه احمد بن حنبل  
قال قال رسول الله روجه فداء الحجج امان اهل السماء فاذا  
ذهب الحجج ذهبوا واهل عيسى امان اهل الارض فاذا ذهب اهل  
من ذهب اهل الارض ومن جميع مسلمو حدائق وقاعه من الكهيم

عن جابر بن شمر  
عن محمد بن عثمان  
عن جابر بن شمر  
عن محمد بن عثمان

المر

اكو اسلمه حدثنا خالد بن عمار بن عبد الله الطحان عن حصين عن  
جابر بن شمر قال دخل مع ابي علي الكتيب سمعت يقول ان هذا الذي  
لا يقض حتى يقضى فيه اثني عشر خليفة قلت ومن هذا الحديث يعرف  
ناذرونا اننا بعد الحديث الثاني لان قوله لا يقض حتى يدرك عليا  
انه رضى الاثني عشر بنفي الذي انما يسطر التكليف وهو ظاهر  
ومن رواية اخرى ابن مالك قال صلى بنا رسول الله روجه فداء الحجج  
ثم اقبل علينا فقال يا معاشر اصحابي من احبنا اهل البيت فخيرنا  
ومن احبنا الاوصياء من بعدى فدا اسماك بالعرة الكثر  
فقام اليه ابو ذر فقال يا رسول الله فكم الاخرة من بعدك قال من  
عدو نبيك بنى اسرا يقاتلوا اهلهم من اهل بيتك فقال اهلهم من اهل  
بيتك فدا من صلب الحسين والهيدي منهم **ما شاء الله**  
**ما شاء الله** اخبرنا عن محمد بن ركن بن محمد بن عمار بن ابي سليمان  
واعلى بن سليمان باسناد منقذته ورواه باسناد اوثان كروى سليمان  
واحيى كنت كرون شيدم كروى رسول الله روجه فداء من روى كروى  
كروى ابراهيم بن دود بن جليل ايرى كروى كروى كروى كروى كروى

٢٦



که من اوستا بنا اوله الیه من بقیه من کفتم و اکثرین  
خدا فرمود که راست گفتی و فرمود که در است خود کاردی  
خود که داشتند کفتم بنا و است ما فرمود که علی بن ابیطالب  
کفتم که بنا بارت خدا بنا و است ما فرمود که علی بن ابیطالب  
نظر کردم در زمین نظر کردم پس اختیار کردم ترا از آن  
و بدون آوردم بجهت ترا اسمی از اسمهای خرم پس در کیش  
نام من در جای الا که نام تو ذکر شود و نام من بنات پس  
من محرم و تو محرم و باز نظر کردم رسیدم پس اختیار  
کردم علی را و بدون آوردم برای او اسمی از اسمهای خرم  
پس من اعطای او علی بن ابیطالب درستی کردم و نام ترا  
در حق کردم علی بن ابیطالب و حسن و حسین و اسمای ای افروزید  
حسین را از فرزندم و غیره که نام آنها را با اسما گذازید  
پس هر کس بگوید که آنرا شنیدم پیش من از بنی نین و هر کس آنرا  
ایشان که شد در پیش من از کافری یا عهد که عبارت کند  
مرا بنده از بندهای من تا که شطع شود و بگوید در زندک

منکر

منک اب کند پس سیده بعد از آن باید من در طایفه کنی  
و لایه شما باشد من از برای آنم تا که بن لایت شما باید  
یا عهد دوست داری و میخواهی که به جانی ایشان کفتم نعم  
یا تب پس گفت که شطع شود طرف راست عرش نظر کردم  
دیدم علی را طاهر و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و حسن  
بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و علی بن محمد  
و حسن بن علی و آل محمدی و صحاب من نور عیض مهدی و  
صوفی از نور در وسط هر بوده ایشان که کی یاسار و بر  
در خشنه پس حق تعالی فرمود یا محمد اینها اند جانیهای من  
و مهدی باز یافت کند خون عسیرت تو است و قسم یعت  
من و سکت بجلال من که مهدی حجت است و ابجد برای او کیا  
مرا افتخار کنند از اعدای من پس یا سار از محمد بن  
روایت نموده تا که رسانیده بعید بن بس و او را بیت نموده  
که علی ابیطالب روحی فداه کند که گفت رسول الله صلی الله  
علیه و آله که من و آری شما ایستم و شما ایستم در حال که

کوه و هر کس که با ایشان بازگشت کن بخدا بازگشت نکوه  
روایت بخدا است که در صحیح خود روایت کرده از محمد بن شقی تا  
که رسانیده به جایی سره که جابر گفت که من شنیدم که رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرمود که بعد از من دو ائمه ایستند و هم او  
و فایز که رسانیده بآن عیبه که گفت که رسول الله صلی الله  
علیه و آله فرمود ما را اسرا تا که زان تا اولی ایشان دروا  
مر پس من کفتم که مرا رسول الله ایست که بعد از من مهدی  
تخلیف بطرف پیشوایان که وقت قیام قیامت است پس  
قبیله یا بن طری میکند که امر آنها را سلاطین ما را ماست  
که بعد از آن اسری که اعتدال را بآن باشند نیست و بوقی او مره  
قول خود را بخند روایت کرده احمد و جابر در سند خود که گفت  
که رسول الله ص فرمود که سارها انسان اهل آسمان پس  
ص سارها و طرف شوند اهل سارها و طرف پیشوایان  
من انسان اهل زمین اند و قی که در اهل اهل بیت خدا اهل زمین  
همه طرف پیشوایان در صحیح مسلم روایت کرده از فاطمه بن هشتم

که من ساقی و اب سید شیعه خود را و حسن بن علی مر کرده  
و پیشوای شیعه خود است و حسین بن علی حکم کننده است و علی  
و حسین صاحب کرب و هم است و محمد بن علی بنار است و  
است و جعفر بن محمد پیشوای است و موسی بن جعفر عکرمه  
نوف و دشمن و پنج بر آنکه ساقیان است و علی بن موسی زین  
و زینت بن شین است و محمد بن علی فرمود که اهل جنت  
دور جبهه در تبه هر کس و علی بن محمد خطیب شیعه و حکام کنند  
ایشان را با حق العی و حسن بن علی چراغ اهل جنت است که باو  
دو شای می بیند و مهدی شیع ایشان در قیامت محبتی  
که از من میوه که هر کس را خواهد و این باشد علی بن حسین  
بن محمد و فایز از کس که روایت نموده اند از عر خطاب موط  
الکعب و الکعب که فرقت که من شنیدم که رسول الله صلی الله  
فرمود که الا که من بعدی الله عشره عا اهل از پس و از  
و بنای ایشان از صلی حسین است و ایشان مهدی این  
است و هر کس که شک با ایشان کرد و بوی تحقیق که شک به جگر خدا

که



واسطی تارسانده چنان بر سره که چنان گفت که هر که بدین راه  
 مجلس رسول الله شدم پس شنیدم که میفرمایند که این درین کتاب  
 تا بگذرد در دو روز و از نه خلیفه پس من با خود گفتم که ازین حد  
 دانسته میشود آنچه من گفتم پیشتر یعنی که بعد از مهدی تکلیف  
 بر طرف و وقت قیام ساعت است **پنجم** روایت ازین باب است  
 که گفت که بنابر کلام در میان ما رسول خدا غایب و بعد از آن  
 دو کوه بنا نهادند که این معاشرا صاحب من هر کس که دوست  
 دارد ما اهل بیت را محبت و محبت بر من و هر کس که من را محبت  
 جوید پس ازین پس تحقیق که من یک بعینه که حق جسته پس  
 برخاست ایوب و گفت یا رسول الله چند است امامان بعد از  
 شما از من که بعد از شما ای بنی اسرائیل پس گفت که کل از اهل بیت  
 شما اند و من که بعد از اهل بیت من اند و نه تا از صلب حسین اند  
 و مهدی از ایشان است این بود روایات که از اهل بیت  
 و کتب ایشان نقل نموده شد و اگر در مقام ذکر کل آنچه روایت  
 از طریق مخالف شده شود این رساله کجایش نیاید اما در این



دومین کتاب مرا هض الکلیه و در آن وجهی مندرج نموده ام هر کس  
 خواص و بر و ایات نموده و در فقه و ان رجوع الی کتابنا  
 التی به و این بود اعتقاد ما در باب انبیا و اوصیا و امامه و  
 و اهل بیت رسول خدا و هر کس را غیر این عقیده باشد از اهل بیت  
 نیست و هر کس که گوید که من با صاحب این عقیده عداوت و دینی  
 دارم و من نیاید و سلطان نیست اللهم العنک من نکر من غیر  
 هذا الذکر و من نکر من غیر هذا الذکر و من نکر من اعتقد غیر  
 هذا الاعتقاد لعنا کثیرا ما یما و عدیم عدا یا ایها الشیطان  
 و ستور و من عدا مع صاحب هذا العقیده فی الدنیا و الاخره  
 لا تلک انت الکیس العجیب و حنک با ارحم الراحمین و یا اکریم  
 الالامین **ششم** در اعتقاد در عصمت **سوم** اعتقاد ما  
 در باب انبیا و رسول و ائمه علیهم السلام و فاطمه علیها السلام است  
 که ایشان معصومند و در ظاهر و در باطن از کفر و از ناس و از جاس و از  
 کبیر و صغیر و همه لا یوصرون الله ما ارحمهم و یفعلون ما  
 یشاءون و هر کس که عصمت ایشان کند علم بر حال و قدر



و منزله ایشان را ندارد با سلطان نیست و کلامی که در کتب و فقه  
 دارد و هر کس که اسناد و سید القصبی سید شریف جرجانی و  
 و دیگران که او نوشته عصمت بعضی معصومین نموده اند و اگر در  
 مشار الیه در شرح که بر ساق نوشته فقه عصمت ظاهر نمیشود و قول  
 منع عصمت قولی که فاضل عسکری که اسناد و روایات منسوب به ضحاک  
 نموده و سید محقق روایت نموده و بنحاک و فاضل شریع بهینا و  
 و از روایه عصمت ظاهر نمیشود و در غیرها و کل کلام مشار الیه در شرح  
 حاکم جمع دارد و در کتاب حدیث مرا هض الکلیه و در محله  
 اکثر نموده شده پس حق آنست که مردم را در حق علی و سادات و شیخ  
 من غیر فقه عصمت بدانند زیرا که حقیقه مذهب شیعه بر اینست  
 و عین ندارد که عقیدت و حق بدین است که اگر در حق غیر سید  
 محقق کلام عقبت و عز و خدای در پیوند شود مثل فاضل عسکری اند  
 بود و اناسید شریف را رضاحتمالاً اندر که او نقب کرده باشد  
 و مذهب هر کس که از کلام او شکی نیست و از کلام او بدی دیده نشد  
 و با دشمنان و انکار و مذهب حق فقه مجید ما را بدین

مشهور یعنی شاه اسماعیل و فاضل علی که در وفات و وفات و وفات  
 شدند و شاخ سنیان بی ایمان را که مزارات رفیع و فقه های  
 نموده باشند و در اهل بیت نموده در مقام تحقیق حال سید  
 محقق نموده و فقه مشار الیه و برات خود کثیر الذکر و بر شاخ  
 و توانا که کشنده اشای احکام سبب و فال سید مشار الیه  
 نموده و در سادات اهل بیت ازین طریق گفته و صاحب الکلیه  
 الکلیه نیز در کتاب منیر و تصحیح ایمان او کرده و از حقیت  
 ایمان و در است که علی بنی و اگر اند که ملاعینی بدین در  
 سلسله خود آورند و بر او اند که این کلام در مقام آنست که  
 که علی اینکه سلم الکبیر و در مراتب علی بوده اند و شیعه بر این  
 و با سنیان بواسطه قوت ظاهر باطل خود ایشان را بدین  
 شهرت داده اند و اعدا از غنا و دینی و علی بنی و مشهور است  
 که صاحب کمال حال که شد شیعه شود و او را در سلسله اهل  
 اسلام و ایمان شهرت نداده و نه آنکه در حق آن کشنده که در حق  
 اکثر الی و آخر همه و باید که حقیقتا جمیع خلق را از شر اعدا







و از زبان بن اعیان روایت که گفت که حضرت صادق علیه السلام  
گفتند که مردی از اولاد عبد الله بن سلمان به شوقی قایل است بر طاعت  
گفت که شوقی که است گفت که یکدیگر که حق تعالی محمد و علی را  
خلق کرد و خلق خلایق را و جمیع بایران فرمود بجا آید ایشان  
خلق یکدیگر و روزی میدهند و روزی یکدیگر و میبایست برین  
که دروغ میگویی و دشمن خدا را که گوید که او را بختان باو آید  
که در سوره و عد است که آم جعلوا لی شرکا خلقت الخلق  
مشتا به الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء و هو الی حم  
الهم اوس من آخر لا کر در م با و خبر ما م قول عصم ما  
چرا لال شد و در کوفت گفت و الله تعالی نفسش نگردد بر پیوسته  
خود که اسیر بر ما و فرمود که نسا ایکم اگر سوال خدا و ما  
ضیکم عنه را نمی خواهد بود رسول الله صلی الله علیه و آله و س لم یضی  
امر و ضعیف با ثمره می فرمود و نشان از غرض و علاقه است که نسا  
بناجی و علی را فرمود میدهند که ایشان بتقصیر فایده و نشان  
حاجت به ارغلاوه است که دعوی بجای بجا و میگردانند

ایشان

ایشان نشان می باشد و کل فرائض می باشد و از علم ایشان  
اینست که در حق خالص مخلص افضل از نبی و مرسل است  
و یکی از علامات ایشان دعوی علی کیمیاست و بنیاد  
الای علی باب ما رواه هم در اعتقاد در علویه قال الشیخ  
صدا الله اعتقاد ما فیهم افهم اگر رسول الله ص و ان م و ضم  
و احیه لا خدا اجر اگر سوال له قول له تعالی قل لا اسئلكم علیه  
احی الا الموت فی القری ای ما کر فر است بیانه اگر  
و اهل بیت و عترة طاهره که در حق الشیخ رضای الآسالی قال  
حدیثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن  
علی بن فضال عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال قلت لاصحاب  
جعفر بن محمد علی ما السلام من الائمة قال ذریته قلت  
من اهل بیت قال الائمة الاوصیاء قلت من عترة قال  
اصحاب العبا قلت من است قال المثنوی الذین صدقوا  
بما جاء من عند الله عز وجل المستسکین بالنقل الذین  
أمروا بالحق بكتاب الله و عترة اهل بیت الذین

گفته و در وصیة نبویه که بر حق بازمی رود و در وصیة  
علویه که الله تعالی و با ایشان را اجر رساله فرموده و رسول  
در حق ایشان در حدیث نبوی با لفظ الجودی رسانیده که  
که فرموده که ای شافع بوم القیمة لا یجد احدا من اصناف و لو جازوا  
یعنی ذنوب اهل دنیا را جل نبردنی و در جلد بدل ساله الذین  
عند المضیق و جل احب ذریقی بالقلب و اللسان و رجول  
سعی فی حجاج ذریقی از طریق و او شریقا و هم علامه علیه  
الرحمة و قول احد در وصیة نبویه فرموده که حضرت صادق  
جعفر بن محمد نبویه که ازا کان یوم القیمة ناد ساری  
من السماء ایضا الخلائق انصتوا فان محمدا یکلم کلکم فضعف  
الخلائق کلهم فبقوم البیت فبقول یا معشر الخلائق من کان  
له عدوی یا اوتیه او معروف فلیقم حشا کانیه فبقول ان  
یا ابناء الله انما انا و ائمتی و ائمتی و ائمتی و ائمتی و ائمتی و ائمتی و ائمتی  
الکندر و المعروف شد و رسول علیه جمیع الخلائق بقول بی  
من اونی احب من اهل بیت ابرهیم او کاشم من عرفی الواسع

م

انذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و اهل الخلیفان علی  
است بعد رسول الله صلی الله علیه و آله بر حق فرمودی  
ثانیاً بدانکه ذریه علویه را در کلام الله قدوس و بیانات  
کامیل فظم که بفضل الرسول الله افهم من لم یضیع علیهم  
لا ضلوة له یعنی فضل احمد و علی پس که هر کس صلوات  
بایشان نفرستد در غایت نماند او درست نیست و در قرآن مجید حق  
تعالی هر دو را و ایشان را اجر و نزر و پیغمبری کرده لقوله تعالی  
قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القری یعنی یکی  
ای میگردانم از شما از روی و اجر بر رساله شما بخواهم  
الا و در بعضی ذریه که بر حق پس سوال که ندان رسول  
الله و حجه فدا که ذریه شفا که در ایشان اجر رساله  
کیانند رسول الله ص فرموده که علی و فاطمه و اولادها این  
باید که هر بنده که چرخ شفاعت از پیغمبر و راننده باشند  
اولاد علی و فاطمه علیها السلام را دوست دارد و علاقه علیه  
الرحمة در آخر کتاب قواعد وصیت به پس خود نفس الخلیف

گفته



با ابراهیم فلیقو حجتی اکافید فیقن اناس قد فعلوا ذلک فیان  
 اتداس عند الله تعالى یا محمد یا حبیب بعلک مکافاتم الیک  
 فاسکنهم فی الجنة حیث شئت فیسکنهم الی سکنه حیث لا یحیی  
 عن محمد واهل بیتی محمد وصلوات الله علیه **ترجمه حدیث اول**  
 آنکه رسول الله روحی فداه فرمود که من بدرستی که شفاعت  
 میکنم در روز قیامت برای طایفه را و اگر چه کناه کل اهل  
 دنیا را الا این چهار طایفه کرده باشند مردی که در دنیا  
 یاری پذیرد من کرده باشد مردی که مال خود پذیرد  
 داده باشد در وقت شکی و مردی که دوست دارد نزدیک  
 بدل و زیان که دوستی زبان کافیه نیت نادر شریک و از شریک  
 و مردی که سبب در حاجت پذیرد من کند و در وقت که طریقه  
 و رانده شده باشند **ترجمه حدیث دوم** آنکه صا و ص  
 فرمود که در روز قیامت که شد کی از آسمان ندا میکند که ا  
 ای خلق عرصات ساکت شوید و صدای کنید که محمد ص و ا  
 شما حرف بگوید پس ساکت میشوند خلاص پس رسول الله

دو

روحی فداه و خواستد میفرماید که ای خلق محشر هر کس را  
 بین دوستی یا شتر یا مرغ باشد بخیزد تا من مکافات او  
 بدهم و بداند که عرف هر احسانی است که کی کند ثبت  
 بدرستی بی واسطه رضای خدا پس مردم گویند که پدر و مادر  
 مادرهای ما ندای شما باشد ای رسول خدا کدام دست  
 و کدام دست و کدام معرف مادر و شما هست بلکه بدو شده  
 و معروف خدا و رسول را و خلاص است رسول خدا و روح  
 فداه میفرماید که چنین است اما هر کس که در دنیا با اهل بیت  
 نیکوئی کرده بهشت از ایشان پویشا شده باشد یا گرسنه را  
 ایشان را سیر کرده باشد یا احسانی با ایشان کرده باشد بخیزد  
 تا من مکافات عمل او را بدهم پس کسانی که در دنیا با اولاد  
 رسول الله ایضا کرده اند و بیخیزند پس نواز جانب خدا  
 می رسد که ای محمد و ای دوست من مکافات ایشان را من  
 بر تو حواله نمودم پس جان اینان را در جنة هجرانی این پس  
 رسول خدا ایشان را در جنة جای میدهد که بسیار زیاده

۳۵

و رسول و آل رسول بجای نیت حالا هر کس که اعتقاد دارد  
 با آل رسول سادات بدینکند و بیا که این در حدیث و روای  
 سادات وارد شده اند ائمه اوصیا علیهم السلام بواسطه آنکه  
 شان ائمه اوصیا علیهم السلام زیاده از آنست که کی گرسنه  
 از ایشان سیر کند یا بهشت از ایشان پویشا کند و وصیه  
 علاقه رض و ولد خود را بعد از گذشت ائمه اوصیا بود و وصیه  
 صاحب الامر و مراد درین آوی اهل بیتی هر سید علی  
 فاطمه را که در دنیا باشد دارد کی یکی بر اهل بیت که حضرت فرمود  
 نه و نه بعد از ائمه اوصیا خواهد بود که تا قیام قیامت هر کس از اولاد  
 علی و فاطمه و صلوات الله علیه را می رسد داخل است در بهشت  
 دیگر بر قدر و سلفه آل رسول ص آنکه حق تعالی صدقه را بر  
 ایشان حرام فرموده و محسبیت ایشان مقرر فرموده و خود  
 در محسب شریک فرمود تا ایشان را شکی از کفر حقش نباشد  
 و فرمود که و اعلموا ان لا عقیبة من شیئ فان الله حمید  
 و لا یستولی و لا یدی القریب و لا یشاقق المساکین الا اخلای

شهادت رسول خدا  
 دارد و حدیث و روای  
 اعتقاد دارد

پدر

و چه قریب و سلفه زیاده ازین باشد آل رسول را که نواز کی  
 که صلوات بر رسول و آل رسول فرستد دوست نیت و مال  
 ملعون درینا طر که یانه علی او خراسان و حضرت رضا علیه  
 السلام بنده در آل رسول که آل رسول کیت بعد از آنکه  
 رضا علیه الصلوة و السلام با آنکه سکنت ثابت فرمود که آل رسول  
 اولاد رسولند و کسی که آنکه نکاح و حقوق ایشان بر رسول  
 الله و روحی فداه حرام است گفت که یا ابا الحسن خدا این را در  
 قرآن مجید آل رسول دایاری فرموده یا نه حضرت رضا علیه  
 فداه فرمودند که بطور اینجا که یا ایضا **الذین استواصلوا**  
**علیه و صلوات الله علیهم** اسر به صلوة و سلام بر پیغمبر و کشت  
 از رسول الله رسیدند که صلوة بر شما چه طور بر سرستم حضرت  
 رسول الله ص فرمودند که یکیشید که الله می صل علی محمد و آل  
 محمد کافضل اصلیک علی ابراهیم و آل ابراهیم ما من کن  
 که من حیوی میفرماید که در قرآن با اسم الله باشد پس رضا  
 صلوات الله علیه روید علی ابراهیم و آل ابراهیم فرموده گفت که شما را

۳۶



چندین نفر بر روی او ایستادند و جواب گفتند که هر طریقی که  
تفسیر شود سر او در سینه رسول الله خواهد بود بواسطه آنکه اگر  
کوئیم که یا سید را یا سید آنکه مقصد اوست و اگر کوئیم یا  
سید غایت عین انسان و انسان عین رسول خداست پس رضا  
علیه السلام در جواب این سخن کرده فرمود که حق تعالی در قرآن  
سلام بر آل محمد فرستاده و در اینجا که فرموده که سلام علی آل  
پرساوی من و در علی و حفص بن علی و دیگران و یکی بنو  
رضا علیه السلام اعتراف نمودند پس هر کس که چشم شفاعت  
از رسول الله و سایر المؤمنین علیها صلوات الله و آله  
رسول و اولاد امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام نیکو احسان  
کرده ایشان را از آوارها نبرد نیکد زیرا که هر چه هر کس کند  
از نیک و بد با ایشان می رسد و در آن نظم نقل نموده کرده  
من جمیع سادات بنی حسن بنی دین که از ایشان سلوک نالایم  
با مردم واقع میشود و علی که پادشاه زمان با آنجا فرستاد از  
سلوک سادات آنزاده شده پادشاه نوشت که اگر سادات

نیکو را ازین اخراج نکنی ملک تو را تمام خواهد گرفت اشفاقا  
شب زهون هر و ضیو اکثر اصلوات الله علیها را در خواب  
که آمد و سلام بر حضرت فاطمه کرد فاطمه روی از او گردانید  
او بیارشا آورده گفت که یا سیده اکثر اجرا دوی ازین  
گردانیدی و حال که من از شیعه و معتقدین شما و اهل بیت شما  
فاطمه فرمود که بکن ایچید و فراموش پادشاه من شوق فراموش کرد  
او در جواب گفت که یا سیده اکثر شما را اهر است که ایشان  
سلوک خوب نمی نمایند حضرت بنو عذر را در جواب فرمود  
که بدین و شهر بن وین و اولاد عصی بنی من شفاعت  
خلق پیغام که شفاعت اولاد خود بنیام کرد و اگر از ایشان  
بدی واقع شود و خداست جز آنکه شیعدها نهند که ایشان  
پس هر کس که ایشان بخندد و رسول و در جزا را در بر تمام  
از سادات و اهله و اوصاف ایشان بنشیند بواسطه آنکه  
پسندیده بدین بنو عذر را می رسد و آنزاده میشود و رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرموده که فاطمه بضعتی من از اهله

از آن و من غایبها قصد غایب من سرها افتد سر من و غور  
باشد از آنکه فاطمه از آنکه آنزاده شود و غضب بر کسی شود  
که غضب رسول ص محض میشود و غضب خدا را باعث میشود  
که اگر کسی با الله غضب الله علیه عتق شود عالمی با تش  
قر و او بنوخته میشود و یقین که هر کس اعتقاد با آنجا ذکر شده  
دارد ترک ادب با آل رسول ص نیکد و ملا عین بدین را با آنکه  
شیطان ایمان ایشان را برده بخورد با آنچه سبوی که کسی بر  
خود غضب کند و بدلا از ایشان کمال احقرام او را بیکت و در  
پنجیت که که شیعده باشد و در اعزاز آل رسول ص غلستی  
نشود پس شیعه باید که شلتنی اعزاز آل رسول الله کند  
و بداند که باید که لا اسألكم علیه اجور اریلت صر مجا را یا  
علوی ناطق و تحقیق که خدای و ما و غیر من و من  
فرض غیر نماید و ما تحقیق اینطالاب در کتاب مراصر الطریق  
نموده ایم و هر کس که دعوی کند که از سادات و آل رسالت  
و سنی باشد به تحقیق که در غضب او شک هست و صحیح کتب

یت و بداند که حسن آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را  
ضعف توایت و سنی آل رسول ص را ضعف عقاب و اعتقاد  
و بعضی ایشان گفته بعضی این قول بدین نظر از بنی ابطال  
علی و جعفر علیا و با شاکتینا و سنی ناگفتنا اینست اعتقاد ما  
در باب اولاد رسول الله و اوای بر حال کسی که اندوایم از آن  
با اولاد رسول ص رسد و بواسطه اولاد و خوارف در توبیه  
و صاحب فایده عداوت با آل و اولاد رسول ص که حق تعالی  
کلیت بنی و از خانواده با آل رسول ص صون دارد **باب پنجم**  
در اعتقاد در ظالمین و آنکه اعتقاد ما در خانه ظالمین اینست  
که ایشان ملعونند و بر آیه از ایشان واجب قال الله تعالی  
ومن اظلم من افتری علی الله کذبا و اولیک یعصون  
علی رخصه و یقولون الا اننا انزلنا من السماء کتوبا علی  
رخصه الا انهم لا یعلمون الا اننا انزلنا من السماء کتوبا علی  
رخصه الا انهم لا یعلمون الا اننا انزلنا من السماء کتوبا علی  
الله و یعصون صر مجا و هم بالآخره هو کا قرون و این  
عیاس رضی الله عنهما و این آیه نقل فرموده که در ادرا منیض



ظلم علی بن ابی طالب و محمد فداه است و ائمه علیهم السلام و در  
کتاب خدا و امام است امام عدل و امام ضال و لیس له قال  
و جعلناهم امة واحدة یعرفون الی انکار و یوم الیمین لا یفر من  
و انبأهم فی هذه الدنيا الحق و یوم الیمین هم من الحق  
و وفق کد آیه لا نصیب من الذین ظلموا انکم خاصة فادان  
رسوله ففر من کس ظلم علیا بقدری هذا بعد و ان کان  
محمد بن یوسف و بنو الانبیاء فی من یقول ظالمنا فیرضاه  
قال الله قال یایها الذین امنوا لا تحیدوا آیاه و انما کونوا حرا  
اولیاء ان استحب الیکم علی الایمان و من یقلهم منکم  
فاولئک هم الظالمون و من یقلهم منکم فاولئک هم الی  
آخرها و قال قال یایها الذین امنوا قوما غضب الله علیکم  
فقال قال لا تحیدوا قوما یؤثرون بالله و الیکم الا حین  
تؤذون من حال الله و رسوله الخ و قال قال و لا تمشوا  
الی الذین ظلموا فتمسکوا انکارا لایزید و بعد انک ظلم وضع  
جذبت برضی من وضع ان بر هر کس که ادعی کند امامت

و امام نباشد او ظالم و ملعون و هر کس غی امام را امام  
راند او ظالم و ملعون و هر کس که یانه او واجب را بعد  
بن اکثر قری باشد و دعوی کند که من محقق و غایب کتاب  
امام او همان حال دارد و قال رسول الله ص من محمد علیا  
امامت بعدی فقد بعد بنی و من محمد بنی و من محمد  
بنی فقد بعد الله و بنی و قال الکتب ص با علی ان الظالم  
بعدی من ظلمک فقد ظلم من انصفک فقد انصف من  
محمد فقد بعد من و الا انک فقد و الا من عارک  
فقد عارک من اطاعک فقد اطاع من عصاک فقد عصا  
و اعتقاد ما انت که هر کس که انکار امامت علی بن ابی طالب و محمد  
فداه کند و انکار امامت اوصیاء احدی عن رسول الله او علیهم  
السلام کند پس از آنکه که انکار بنی و رسول الله و کل انبیاء  
کرده و اعتقاد ما انت که هر کس که انکار امامت امیر المؤمنین  
و محمد فداه کند و انکار واحدی از ائمه فیه خدا امام او کند  
بفلسفه اقرار بجمع انبیاء و انکار محمد ص است و قال انکار و

المنکر لا یخبرنا کماله لایحکمنا و قال الکتب ص الا حین من بعد  
انقضت عشر و لحکم علی و اخرهم محمدی انما طاعتهم طاعتی و عصیتهم  
عصیتی من انکی و احدا منهم فقد انکی و صادره فرمود که هر  
شأن در کفر اعدای ما و ظالمین در حق ما کند او کافرات و اید  
الکفرین و عی و اریح و الذی فداه فرمود که من را  
مظلوم بوده ام و از روزی که مرا در این و حتی که عقید را  
دین در وجهتم بهم رسانیده بود گفت که مرا در و مکنید  
که علی و اسالم که در ی که او که مرا ملاقات نموده در وجهتم ندا  
باشد و من داشته باشم و آنچه حق رساله را تحبیه شده  
لذی در مظلوم بودن یافتام که هر یک آن در زمان حصول  
مرا می یافتام و هر کس که بر علی با بعد از جم رساند و بر ظلم  
انظالم واقع شود در وجه ان خود را بنیاید و انما اعتقاد  
نا و قال من یرض علی و الذی فداه انت که رسول الله ص  
فرموده که هر کس علی را بکشد مرا بکشد و هر کس علی را بکشد  
کند مرا بکشد و هر کس علی را بکشد مرا بکشد و هر کس علی را بکشد

و قال علی لیس و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام انما کرب  
لن طاعتکم و سک لم یسلم و انما اعتقاد ما در فاطمه علیها  
السلام اینست که او سیده نساء عالمیات از اولین و آخرین  
و الله سبحانه و تعالی غضب فاطمه علیها السلام غضب بنی و در حق  
فاطمه علیها السلام راضی بنی و اعتقاد ما انت که او رحمت  
فرموده و از دنیا پیرون رفت در حال که خشنه ک بود و علیا  
و غاصبین حق او را و لا دانست او را و غاصبین سوات او را  
و رسول الله ص الله علیه و آله و سلم در حق او فرموده که فاطمه  
بضعتی و هم القح الکی بهر جیکه بیستی ما اساعفا و  
در برت ما یسرها و فاطمه بضعتی من انما فاضل از ان  
فاضله ما فاضل غاصبه و من سوا فاضل سرتی پس رای و در  
رای و هزار هزار رای به حال کسی که ظلم بر سیده نساء عالمیات  
کرده باشد اللهم القن ظلمه محمد و آل محمد لیس کنوا الا  
عصیه الاعطاک و اعتقاد در باب فاطمه انما او اعطه  
علیه السلام اینست که ایشان کفار و شرک و غلام و دانش



جهنم اند و خدا هر که در صراط ایشان میفرماید بقوله تعالى  
ان الله لا يغير ان يشرك به ويغير ما دون ذلك لا يحسن  
دينا و هر کس غیر این عقیده دارد از دین ما نیست و اما  
آباء رسول الله و سایر المؤمنین اعتقاد داشتند که ایشان  
صلوات الله و آله و سلم و ابا و ابوبطاب سر دیت که گفت که **نظم**  
و بالغیب ایشان را قدر کار تو منشا یصلون للأصنام قبل محمد  
و آن خاتون مادر رسول و فاطمه بنت اسد مادر امیر  
المؤمنین سلمی بودند و قال اکبر صخره من خاک من  
لادن اوم علیه السلام و وصی و حجة عبد المطلب ابوطالب  
بود و هر کس غیر این اعتقاد در آباء رسول الله و سایر المؤمنین  
علیهما السلام دارد از دین ما خارج است **باب چهارم در صحت**  
و اعتقاد در تشدید قال اکثری اعتقادنا فی التشدید اعتقاد ما  
من ترکها کان کفری ترک الصلوة که ترک تقیة و ترک صلوة  
یکجا را دارد و مریدیت که شخصی بخدایت صادر و می آید گفت

ای

که این رسول الله من دیدم یک مرد پاک و در سجده بود و در شفا  
شمارا نام میبرد و هر سبکی و صادق میفرمود که گفته بود  
یا دارا چه برین داشته است که تضرع می کرد و در قرآن مجید  
که تسبیح الکریم بعد از من درون الله فیتسوا الله عدو و ابغیو  
علم و حضرت ع در تفسیر آیه فرمودند که سب ایشان میکنند  
که سب شما میکنند و فرمودند که من سب و ایضا گفت سب الله  
و رسول الله صلعم و فرمودند که با علی من سبک فقد سبقتی  
و من سبک فقد سب الله و صادق فرموده در تشدید که لا یخون  
رضی الله ان یخرج الکفایم من قبلک ابل و بعد فقد خرج من  
دین الله و دین الانس و جن و مخالف الله و رسول الله و الاخذ علیهم  
الکتل و اما در تشقی اعداء الله هدی و بتوی از ایشان جزو  
ایمان است که هر کس دشمنی از رسول و غاصبین حق ایشان  
دور کند و بتوی از ایشان دور کند ایمان او صحیح نیست  
و ایمان ندارد و از حضرت صادق علیه السلام می آید که اگر کسی عداوت  
افشا کرد و سیدند فرمودند که اعلکم بالتقیة پس هر کس تشدید

۵۱

بشتر کند در پیش خدا اگر می خواهد بود و قال الله تعالى  
لا یزیکم الله من الذین لم یؤمنوا کفری الذین و لم یخرجکم  
من دینا و هر که آن بتوی و تقصیر الیهم ان الله یحب للتقیة  
ایشان بیهکم الله من الذین فانه کفری الذین و اخری که من  
دیار که و ظاهر را علی اخرجکم ان تو کفری و من یترکهم  
فاولیک هم الظالمین و صادق فرمودند که من در سجده شنیدم  
که کسی سر را شام میدارد پس این خود را در پناه می کشم که سر را بید  
و قال الصادق علیه السلام اناس بالذی انید و ظاهرهم بالجد  
ما دلت الی الله صانید سر را که تانف هم خود و سال خود را که  
و کجاست بخیر اند شما با مخالفین خلطه کنید و در باطن خلاف  
ایشان کنید و عمل بطلی از ایشان کنید و در عین اینست که چون هرگز  
نیست که در عمل باطنی را که کجاست بخیر اند شما نیز هر که این روش را  
ترک کنید و قال الصادق علیه السلام الریاض المؤمنین شریک  
و مع الکنا فریاده و عباد و قال الصادق علیه السلام من صلی علیهم و کلف  
الاول فکنا صلی علی رسول الله صلی فی القشت الاکل و قال

۵۲

من و در صراط هم را شریک با شما هم و صلی علیهم و قال  
کونوا اناسا تیار و کونوا اناسا شریکا که ایشان حسب ظاهر  
اگر دارا نکنند و ظاهر را در دست و دست اناس با شریک که با  
خبر یک عداوت ایشان و نکند و صادق علیه السلام و بعد از اناس اجینا  
الاناس و لم یغضنا الیهم و یکدیگر و بدست صادق و کفایت  
که حضرت فرمود که لعنهم الله دشمنان علیما و صادق و می خد  
کرده اند که با حلال است که کسی که شریک بطلیم فخاص است و فرمود  
که هر کس که کوش بکلام کسی کند عباد اناس که در حال آن  
مشکوک کلام حق گوید از عباد حق که در کلام او را ایس  
باشد عباد ابلیس خود و سؤال آن کعبه الکفر است و یختم  
الکفار و کونند صادق گفت هم انصاف من و بعد از انصاف  
انصاف اند که انصافها با شما هدی است چنانچه که الله جل و ان  
نیست نسبت با شما انبیا و موسی بدهند و حکایات  
اختراع می نمایند و اشعار باطل میگویند و دران شیعه را  
عبادت از ایشان دانسته و بدین معنی این رسیده اند که افترآ

۵۳



بعضی کفر است و حالا ایشان تو را بیک بجای غلّه است و بدانکه  
 انچه هدی صاحب حجرات و کلماتش و هر حرف عارفی که از خدا  
 تعالی خواهد پیچید ایشان میشود و بدست ایشان هر غریبی  
 خواهند ظاهر میشود اما الخد ایشان نگردد و نکند باشند و ایشان  
 افترا نمیزانند که و هم چنانکه اسناد امور پیچیده با ایشان کفر است  
 انچه که میگویند که ایشان نفوذ باشند هم بر ایشان بدست و قال  
 آیتیه ص من انی ذابعد یوقه فتدسعی فی هدم الاسلام و  
 هر کس خلاف نمائند و بعضی امور بدین چنانست که خلاف  
 نمائند و در کل امور بدین چنانکه شیعه علیه السلام پیروی میکنند و  
 و هر کس قدم در جای قدم امیرالمؤمنین و ائمه دین صلی الله  
 علیه و آله می نهاده و اما اخلاق اسم شیعه صحیح است و الا  
 او را شیعه نمیتوان گفت و تشخیص کنند که با بعضی مراد می بینیم  
 باین رسول الله که از ایشان اعمال غیر شرعیه و عده سر میزدند و  
 تشیع می نمایند معصوم علیه السلام فرمود که ایشان را شیعه  
 نگویند ایشان را لعنه الله و شیعه آنست که قدم بر قدم ما رود

بدرت

**باب نهم** در اعتقاد و ادیان اربعه و انذار اربع اوقات  
 اربع و انذار اربع یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه اعتقاد را اینست  
 که بر آیه از ایشان واجب و از شیاع ایشان و شیاع ایشان بگویند  
 و در همه واجب و ایشان شریعتی خداوند و اقل را بانی حقیت  
 واجب الوجود و نبوت انبیا و وصایت ائمه هدی در دست نیست  
 الا با بر آیه از ایشان **باب شانزدهم** در اعتقاد و در کاتبین اعلا  
 انسان اعتقاد را در کاتبین اینست که بنده از بندگها خدا نیست  
 الا که او را در و ملک شکر است که جمیع اعمال او را بدین بندگ  
 هر کس که در در او بود که بگوید که او را بیک حسنه بدین بندگ  
 بکنده حسنه بدین بندگ و اگر در او بود که سید یک بدین بندگ  
 تا کند و بعد از آنکه کند بیک سید بدین بندگ و در ملک بدین بندگ  
 هر چه بنده بیکد حکم نفسی که در خاکش و بدین بندگ و قال الله  
 ان کلکم لخی فطین و قال است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 و بیکدی که کلام فضل انصاف او بیشتر است امیرالمؤمنین علیه السلام  
 که با فلان آنست علی علیه السلام که با الی اینست فتکلموا

یعنی که هیچ سالای عینیک هر چه بکارت فی آخر مکی و امیرالمؤمنین  
 فرمود که لا یزال الوجل السلم یکتب محبتا ما دام ما کانت فاذا  
 نکلمت کتب انما محبتا و انما سبیا یعنی تا که ساکت باشد او را محبت  
 بدین بندگ و انما نکلمت کشد یا او را محبت بدین بندگ یا سبوت  
 هر چه که بدین او نوشت میشود و موضع سلطان و قوت نداشت صاحب  
 باین حسنهات بدین بندگ و صاحب بیا در سیئات بدین بندگ و در  
 ملک و در انحال روز بدین بندگ و در ملک شب اعمال را شب  
 می نویسد و در بدست که امیرالمؤمنین علیه السلام داخل خلا که می شد  
 امر می فرمودند سلیمان را که در درش بود اینست که من کار می کنم  
 تا بشما با آیم **باب نهم** در عدل اعتقاد را در عدل آنست  
 که الله تعالی امر کرده ما را بعدل و انما با اعلی یا فوق عدل  
 میکند یعنی فضل و ادا است برین تعالی من جاء بالحسنه  
 فله عشر انما لها من جاته بالیقین فلا یجری الا مثله او هم  
 لا یظلمون **باب نهم** در اعتقاد در استطاعت بدانکه اعتقاد  
 ما را استطاعت مطابق قول من است بدین جعفریت من حین قبل له

ایکون

ایکون اکید استطاعتا فالنعم بعد اربع خصال ان یکون خیر الکریم  
 صحیح الجسم سلیم الجوارح له سبب و ادر من الله تعالی فاذا نمت  
 هذا خص استطاعت فقیل له مثل ای شیء قال یکون الوجل علی  
 الکریم صحیح الجسم سلیم الجوارح لا یقدر ان یرث الا ان یری  
 امره فاذا وجد الکراهه فاذا ان یعصم فی شیء کما استع یوسف  
 و انما ان یخیر بین بدین یا فی زنی فقولان و لو یطیع الله باکواه  
 و لو یعصی بعباده را که بدین استطاعت است هرگاه که او را مانعی  
 نباشد بدین او صحیح باشد و جوارح او را امر باشد و قدرت  
 بر عصیه داشته باشد مثل آنکه زنی بدست او در حال عدم طریق  
 افتد حالا فاذا در است که در بدین یوسف من زنا نکرد و فاذا در است  
 که یکد در زنا باشد پس در بدین است اگر زنا نکرد که آگاه او  
 نکرد که زنا بیک و اکی کند که منع او نگردد که من و سوا که کرد  
 انصار و علیه السلام از حق قول حقیقی و قد کانوا بدین الی  
 آتیه و هم سائلون قال استطاعتون الا خدا امر به و الا  
 ما طوعوا و بدوا الا ابتلی که با استطاعت مبتلا میشود که قدرت

ایکون



داستطاعت دارد که امر را بعمل آورد و غنی و افقر کند هر که کند  
متلا میشود و حضرت ابرو جعفر باقر علیه السلام فرموده که در توبه  
کتوبت که حق تعالی فرموده که یا منیب ابق خلعتک واصطفیک  
وقبولک واسرائیک بطاعتی و طاعتی من عصیتک فان اطعته  
اعتنک علی طاعتی وان عصیتک لم اعتنک علی عصیتک و لا لکنه  
علیک فطاعتک و لا الحجة علیک فی عصیتک پس هرگاه خدا  
عز و جل خلقت اینکس کند و در عصیت مدون کند و بیرون است که اگر  
اینکس طاعت کند منته بر اینکس کرده و اگر کسی عصیت کند حجت در آن  
که من غنی کردم و مدون نکردم هر عصیت کردی **باب نهم**  
در اعتقاد در بدایه که بدایه احوال و سر کردن و پس از آن  
صیغه است که هر که بنویسد که خاص خداست و دیگری احد نیست  
و هو یبدی و بعد از او جعفر باقر فرموده که اعتقاد حق  
اینست که صفاتی فارغ از اسر شده که هر امر که در فی بوده  
و شد فی بوده و خدا را دانسته که در فارغ است و دیگر امری  
سرنیکند و اعتقاد ما اینست که صفاتی که بوم هو فی شان

خلق

خلق و یزق و یضعل ما یشاء و یحو الله ما یشاء و یوت و ینه  
آتم الکتاب و یحیی نیکد الا یخدی بیده و انبات نیکد الا یخدی  
بنوه و ای نیست بدایه مثل قول جعفر و انبات ایشان اهل  
اهو بر باطل مختلفه و قال الصادق ع ما بعث الله نبیا قطا حیا  
یاخذ علیه الاقرار بالعقود و یضلع الانذار و ان الله تعالی  
یفهم ما یشاء و یخیر ما یشاء و یضلع الکتاب و الا حکام یخیر  
بنیام و یضلع الکتاب بالقران من ذلک و هر چه خدا کرده و بیکند  
و خواهد که در هر را علم ازلی دارد و قال الصادق ع من زعم  
ان الله تعالی بدال فی شیئی لم یعد اس فایکس و قال الصادق ع  
من زعم ان الله تعالی بدال فی شیئی بدایه نامة فهو عندنا  
کافر که هر که را عتیده این باشد که خدا کاری بکند که ناسه  
بالا آورده کافراست و اما قول صادق ع فرموده که ما بدایه  
بشیئی کما بدایه اسمعیل ابی ارضا اسانه بر او ظاهر شد اسانه  
یعنی ظاهر یکی خدا اسری را هیچی انچه ظاهر که عدم امامه  
اسمعیل را که او را در حیات من بود ایند تا که دفع فساد و صفی

خلق

که او را امام بخوانند بشود و اگر فرموده ما بدایه کما بدایه اسمعیل  
ایضا ندارد که چنین چیزی هر که کرده باشد این قسم کلاما  
رسم الکلاست که باعتبار حسن قضیه و اکثریت شتاف و شتاف  
که متکلین در کلامها کلامه می نمایند **باب پنجم** در عصیت از بعد  
بدایه ما را اعتقاد اینست که خدا را در الله تعالی نمی شناسد  
و بیجا های بدیکند و سوال کرده اند انصار و من از قول الله عز  
وجل و ان الی ربک المنتهی که چه معنی دارد فرموده که قوه که کلام  
شبی بخدا باشد بیکساک شود و فرموده که ای فرزند آدم اگر  
در شمار امر غیب بخوری سبب نبشود و اگر چشم شمارا با سوراخ  
سوزن بر او کند و یازد و یازد بخوبی امید که با او حال سلکوت  
مساوات و ادب و ادبات کند اگر است بکشد او از آفتاب  
یک خلقت انضالاتی خدا چشم خود را از او مملی کند اگر متکلی  
و هر چه در حد و دایره من حق خداست و سوا لا اله الا الله  
و حیدر و ادب و عیوف نداده فرموده که من طلب الکبر بالحد  
و ندان و قال الصادق ع صلک اصحاب الکلام و یحیی الکلمین

خلق

ان الکلمین هم القبا پس احتیاج هم به مخالفین بقول الله تعالی  
یا یحیی کلام ایشان و هر کس قدرت بر احسان کلام دارد و قوت  
بحث دارد و خیریت و هر کس که ناب بحث ندارد پس بر خطی رود  
محترمت و صادق فرموده که احبوا الناس بحلای فان حاکمکم  
کن انما الحق لا انتم که کلام من بر حق حجت است و اگر کسی کلام  
من حجت بگوید حجت من کوفت من بر شما مراد و قول عصمت نبوی  
گرفت و قول او بر هر که حجت است و صادق فرموده که کلام حق  
کنفی بصوات که سکوت بر باطل و اما همچون و کلمات با اعتقاد  
ما حقت و انشاء و سل و اولیا و انتم و صلی را که در بطی بدایه  
باشد که از زبان خوارق عادات رخ نماید بید نیست و حق  
بانی اعلم السلام ندارد و تکیه که که بر چه فرقت میان منی  
و امام و عبد صالح و هرگاه از هر چه و کلمات ظاهر شده و حق  
بنیت و اسانه از هر صبح خواهد بود زیرا که تا کسی را کمال و بط  
با خدا و توفه نباشد از و خارق عادت ظاهر نبشود و کسی که در حق  
بنیت کند بعد از رسول صفا کافرا خواهد بود و کسی که امام باشد

خلق



و در عوی امانه کند البته ظالمست و ملعون و کفر و ظلم را با کلمات  
و معجزه محالست که جمع نماید بر کلمات اولیا و صلواتی اعقت و ظن  
آن از اطلعت و ثبت و به قالا اکثر الاثاعره و ايضا **باب بیست و یکم**  
در اعتقاد در لوح و قلم قاله الخ انخ اسکلان کر لوح و قلم و ملکه  
و انا اعتقاد ما در کتب است که در طرف جمع خلق که غیر عرش  
از آسمان و زمین و هر چیز خدای تعالی خلق فرموده و هر دو شکم  
که سیاه است و کوسه رانج و یکی تاویل غوده و گفته اند که مراد در کسبی  
علت و قوله تعالی و سح کر سید الکسمات و الارض یعنی و سح  
علی و اعتقاد ما آنست که عرش حمل کل خلق سیما لکوسه کوه و غای  
نوع و یکی تاویل کرده اند که عرش علت و پسیدند از حضرت صادق  
از قول الله که الخ علی العرش استوی فرمود که عرش جوی  
انجیونی و ذی کت و ثبت و ثبت کل اشیا با عرش مساویست و بعد از  
جائلیق سقا کرده از سید الکسمین و لانا اسوالی سنی  
روحه فدا که مرا خبر داده که عرش خدا را بر داشته یا خدا عرش را  
بر داشته پس اسوالی سنی مهجور ب فرمود که الله تعالی و سقا

لک

عرش را سقا خواهد و زمین و هر چه در آسمان و زمین است فدا  
ان الله سید الکسمات و الارض ان قولاً و لانی و انشا ان  
اسکما من احدی من بعد ان کان جلیلاً عتق و ابر جانیق  
گفت که شما فرمودید که خدا حامل عرش و سعادات و سعادتهاست  
پس خدوده را از آید و بحمل عرش و یک نوعی هم پسیدند و غای  
پس سید الا و سقا فرمود که الله سقا الله و تعالی خلق کرده عرش را  
از چها رنق و یک خود سح است که از ان سح شده هر سح  
و یک نوعی است که از ان سح شده هر سح و یک نوعی است که از ان سح  
که از ان سح شده هر سح و یک نوعی است که از ان سح  
شده هر سح و یک نوعی است که از ان سح شده هر سح  
هفت کس عرش علم خداست و این عرش نوریت از عظمه ان  
پس بد عظمه او و نور او و اجناس و طهارت و نوریت و عظمه او  
و نور او و کل او و نور او و نور او و نور او و نور او  
با سقا بندگان هر کس که در آسمان و زمین اند با اعمال و عظمه  
و او بایان مشهور پس هر چه بر داشته شده و خدا بر داشته و نور

و عظمه خود و مقدرة خود که کس را استطاعت نیست از برای نفس  
خود فایده یا ضرری یا حیوی یا عاقبت و نه نشی و بر کل اشیا  
محولند و خدا حامل و سید آسمانها و زمین که زایل نشود و  
را حاطه کرده هر دو را و است زنده کان و صیغ و هر چه بیکه و نور  
هر چه و سقا الله تعالی و عتق الله تعالی و عتق الله تعالی  
جائلیق گفت که خبر داده که خدا در کلمات بر فرموده یا ثبت  
علم رسول و روح فدا که خدا در عتق است و بالالت و بالاین است  
و احاطه ما کرده و هر نام است و با یکون من بخیر ثلثه الآخر  
و ابعثهم و لا تحسنه الآخر و ما هم و لا ارف من ذالک و لا اکثر  
الآخر هم و انا کما نرا و کسب عظیم است و آسمانها و زمینها  
و هر چه در آفات و هر چه در رخت اکثری است و انست که فرمود  
**که وسیع کر سید الکسمات و الارض و لا یؤیده حفظها و هو**  
**العظیم** مراد که خدا شایسته نیست نگاه داشتن کوسه را و انا  
فی الکوسه را و است اعلی و علی از انجا اسناد و با و کسند و عظیم  
و عظمه و انا آقا که عرش علم را حامل کرده اند چها رنق و ان

انرا

از اولی و چها رنق و انرا از آخری چها اولی و نوح و ابوا هم و سق  
و عیس و چها رنق و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله  
و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله  
بصورت بنی آدم است و طلب رنق و رحمت بجهت اولاد آدم  
یکند و یک بصورت خرو و سق است و طلب رنق و طوبی میکند  
و یک بصورت شیو است و طلب رنق و سق میکند  
و یک بصورت کاوا است و طلب رنق و سق میکند  
سک بصورت سق و کاوا و احمل هدات و بعد از انرا و سق میکند  
اسل و کسب الله سق و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله  
و تا انراض عالم آن سق و سق و سق و سق و سق و سق و سق و سق  
سجی و جمع شده سر بر رنق و سق الله و سق الله و سق الله  
حامل عالم را بر داشته هشت کس از انلا که هر یک یک هشت  
دارد هر چه سق و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله  
است و هر که و الا کجا است و انا حامل خلق و سق و سق و سق  
از انا و سق و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله و سق الله



و ادواحه بداند اعتقاد ما بقول شیخ علیه الرحمه آنت که نفس  
آن ارواحیت که زندگانی و حیوة با آنت واقعه خلق که خدا  
کرده آنت لقول الکبیر او که ما یوم الله سبحانه نفس  
القدس الطهره فانطق بها الله بنوحه و تخریجی بعد از  
ساز و خلق و اعتقاد ما در ارواح اینست که طایفه نبی و  
ساز و خلق و اعتقاد ما در ارواح اینست که طایفه نبی و  
نفس و آنکه از اداری بداری و اعتقاد ما آنت که نفس و در روز  
غریب اند و در بدو ساز و زدن اند و از بدن روح که جدا شد  
بعضی آن باقیست و بعضی آن بعد از  
بعذاب الهی تا وقت که خدای تعالی بکلی باره ایشان را بر بدو ساز  
و زندگانی و عیسای بن مریم گفت بخوارتین که حق آنت که ما  
عروج نمیکند و یکی چیزی که از آسمان نازل کرده و فیه نظر  
الصدق معراج الکبیر مع الابد و عروج عیسای و عروج ادریس  
مع الابد فان قبل ان عروجهم مع الابد عروج ارفعهم الله  
الا که آنکه و سایر کتب مخالفین فیها بل بیرون و عروج و جسم

سازگان من عند نفسهم و عروج الکفوس بساطه الکائنات من عند  
نفسها نوحه و هر چه از نفس عروج بها لیسکون کند باقی  
بماند در عالم و این از آنت که حیات درجات و درون و دنیا  
و حق تعالی فرموده که عرج الکماله و الروح و فرموده که آن  
الکفین و حیات و نفس و معتقد صدق عنده لیسکون  
و حقیقتا فرموده که و لا تخشون الذین قتلوا فی سبیل الله اولئکه  
بل احياء عند ربهم الح و قوله و لا تنقلوا الم یقتل فی  
سبیل الله اسوات الخ و ایات نیز بر دلالت دارد بر بقای  
ارواح و عروج روح و رسول الله روحه و از فرموده که ارواح  
جنود عجله و انصار فانه ما اختلف و ساکنانها اختلف  
و صادق فرموده که الله تعالی معتقد بداری بسته در دنیا از ارواح  
قبل از خلق بدو ساز و در روزی که آن بعد از خلق فرمود  
آن و اداری که در اطله بر او شده سیرات میبرد و بر او بدی  
و ساز و عروج میبرد و در روزی که در دنیا از ارواح جنود و انصار  
رسیده که دفع توهم کسی که توهم کند که احکام شرع بتغییر

تغییر خواهد شد کرده و آن اینست که هر یک یکم که ظهور یافت از اعتقاد  
روح و نه که شد و خلق عالم در کوه میشند و لا سلم اند و لا کاف  
و بسیار که ما لا باشد که در این اصل اسلام و ظاهر الاصول  
باشند و سیرات بر او مسلم باور هم در آنوقت حال کسی  
ستون نماند هر کس مسلم باشد سیرات میبرد و اگر چه در دنیا  
و هر کس مسلم باشد منقوع خواهد شد و دفع توهم باور حق  
کردیم که کسی که بر احکام رسول الله و قرآن نفس خواهد شد  
و الله اعلم و صادق فرموده که ارواح انبیاء هدی که از ایشان  
و احوال هدی که از ایشان است و پس هر که که روح منقبتی پیش  
ایشان رفت او را استقبال نموده و احوال ایشان را میپرسند  
پس هر کس را که نشان دادند که در نه است نشان از خدا میفایند که  
پیش ایشان رود و هر کس را خبر داد که مرده است که پیش ایشان رفته  
میدانند که از اصل ایمان نبویه و داخل اصل حق و راه میبرده  
و قال الله تعالی من یحلل علیه غضبه فقد هوی ر قال تعالی  
و ما من حق سارینه فانه ها و تر و لا ادریک ما هیته

حایه و بدانکه دنیا از دیو است و روح و کشته پس با بدی که اداری که  
در دنیا واقع شد کشته خرد ایمان و اعتقاد درست که در دنیا  
را نفسی و هر چه کار می کند و راه خود را بفرماند و بر خدا پس  
اگر بخواند بافت و حجت خلاصت و اگر نوزد باشد حلال شد بدو  
خودش شود و بدانکه سخت و ساقط است بر مردم روز ولادت است  
و روز موت و روز عرج و نشو که اینکس بر این سخت میشود  
و اینست که حقیقتا در این سلامات سلام بر حجت معصوم فرستاده  
و فرموده که و سلام علیه یوم ولد یوم موت و یوم بعث  
و یوم عیسی و یوم سلام بر خود فرستاده و در این سلامات که و اکمل  
عالم یوم ولد و یوم موت و یوم بعث حیات و اعتقاد ما اینست  
که روح از جنس بدن نیست و خلق و کائنات لقول تعالی شده  
انسانا و خلقا اخر فبارک الله احسن الخالقین و اما اعتقاد  
ما در ارواح انبیاء و سیرات و انما هدی علیهم السلام اینست  
که در ایشان هیچ روح خدا عطا کرده روح القدس و روح الانبیا  
و روح الصوفیه و روح انبیا و روح الکریم و روح شریفین

و اینست که ارواح انبیاء و سیرات و انما هدی علیهم السلام اینست  
که در ایشان هیچ روح خدا عطا کرده روح القدس و روح الانبیا  
و روح الصوفیه و روح انبیا و روح الکریم و روح شریفین



چهار روح است روح ایمان و روح قوه و روح شهوة و روح تدبیر  
و روح کافر و چهارم سد و حجت و روح قوه و روح شهوة و روح  
تدبیر و اما قول الله تعالی که فی سوره که و یا اوتیایک عن الکریم  
قل الکریم من امر ربی پس آن خلقت است اعظم از جبریل و میکائیل  
که بر وی روح بار رسول الله و ملائکه و او از صدکوت و یاقوت است  
**باب هجتم و ستیم** در اعتقاد در موت بدانکه اعتقاد ما در موت  
سوال فروع احوال معصومین است که اول سوال آنکه می دانند از حضرت امیر  
الکونین علیه السلام که وصف کن برای ما موت را که موت چه طوری است  
فرمود که موت یک آن می رسد و شدت با بشارت است به نفعیم ای و یا  
اشارت به عذاب ای و یا امر و نماند علم است و نماند که از کدام  
فرقه است بر هر دوی که دوی و دوست ماست و شیعه ماست و اهل  
سلاطینان و ماریات او بشکرت به نفعیم ای و او که عدو و مخالف  
ماست او شدت عذاب ای و او که امر و نماند شخص و میهم باشد  
او همین سرف ظالم و نفس خبیث است آخر حجت علی او را بشاعه  
ما از آتش دوزخ آورده پس سحر کند و اطاعت کند و عذاب خدا را

سپید اند که سر فین و عذاب بیاد است و شفاعت تا شام  
ایشان نیشود الا بعد از عذاب سیصد هزار سال و سوال  
کردند از حسین بن علی علیه السلام از موت فرمود که موت  
اعظم سر و دلت من را که از او عسر و یسر و سختی و آسانی  
به نفعیم ای و او اعظم هلاک و ویا است کافر را که فضل میکند به نفعیم  
که هرگز آخر ندارد و هرگز از عذاب او خلاص نباشد و فضل  
که وقتی که در کربلا کار بر حسین علیه السلام شک شد و همه را شک  
تقی کشت نظر و کردند جمع که با غضب بودند او را و خلاص  
خود تصور کردند بواسطه آنکه نگاهای ایشان رفت بود و غایب  
کرد یکی را و از غایب ایشان میل زیور و لحای ایشان خوف  
و هم بجز سبانه بود و حسین علیه السلام و بعضی خواص او و کثرت  
ایشان سرخ بود و در میان این آفتاب و نفسهای ایشان  
شده بود پس بعضی ایشان بعضی دیگر می دیدند که برین  
که با که از ملک نماند پس حسین علیه السلام و بعضی می فرمود و بعضی  
که ملک نیست الا پیل و قطره که شما را یک گذراند از شدت

و سختی و می دانند بچنان داسعد و نفعیم و آمده پس کدام از شماست  
که می گوید دارد که از زندان نقل کند بقصر فرمود پس و اینجا آمد  
و نشان شما از قصر زندان می روند و پدر من امیر الکونین  
روایت می کند که در زندان می بود و جبهه کافران و سرک بل  
مؤمنان که از زندان بچنان می روند و جبهه کافران است که  
از جبهه بچشم می روند و پدر من دروغ گفت و ندیدم دروغ می گویم  
و از حضرت سید الکتابین علیه السلام سوال نمودند که  
فرمود که ملک من را از عالم بیرون آورده و نفسهای هر کس  
بر پیش کثیف است و بر ایشان اغلال و زنجیرها می پوشید  
بجای زنجیر و زنجیرهای آنها را سوار شدن مرکب هوار  
و به بعضی از آنها فرمود آمدن و سکان شدن و کافران و در ملک  
بیرون آورده و لب آنها را خور و پوشید و زنجیرهای کثیف  
پوشید و پیش و نقل کردن از بعضی سالار زندان و نقل  
شدن بنقلهای کربان و انواع عذاب و حضرت ابو جعفر محمد بن  
علی اکبر علیه السلام سوال کردند از ملک فرمود که خوابت که هر

شما را بیدار و تا خواب ملک طوبیت و پیداری ندارد الا دم  
قیامت بر هر کس که در خواب به چند اصناف فرج و خوشحالی  
افتد که زیاده از آن نباشد آن حال من است و حال کافران  
در ملک خوابهای هولناک و وحشت و عذاب بسیار  
ملک گفت در حضرت ما و جعفر بن محمد می کشند و وصف کن  
بچه ملک را فرمود که ملک من در ملک شما خفته و خفته  
که برین بد و غمش کن و در پیچ و شوره و از تعب و زحمت خلاص  
و ملک کافر در ملک کنیدن و نیش زدن عذاب و اذیت  
و بلکه سخت تر از کشند که می گویند که ملک اشتد از شتر ناشر  
و قطع گوشت بدن انسان است بمضام و گوشت قطب آسیا  
در حد و چشم بر فرمود که چینی است از برای جمع کافران  
و فاجری پس و سید که چه طوری است که با بعضی من بین رای  
بنم که در کمال صعوبت جان میدهند و بعضی در کمال سهولت فرج  
و هم چینی کافران بعضی بینم که در کمال شدت تسلیم میشوند  
و بعضی در کمال سهولت و فرج و جدا اینها جیت فرمود که هر



که خوشحال و آسان بود و در نوب او کفر شده و بوی بهشت به نام  
او رسیده و فرحان می بود و هر شوقی که بدست میورد و هر شوقی که در نوب  
او بقیه مانده که بدست مرگ می کشد بشود تا با آخرت نرسد  
و کافری که بصورت میورد جزای نیکی می آید که در دنیا کرده و هر  
بافته و آخرت شده و او را عذاب اوست و کافری که با آسانی می رود  
هنوز از جزای نیکی ها که در دنیا کرده جزای باقی مانده که بدست  
مرگ می کشد بشود تا با آخرت که برسد و او را اجر عظیم طلب باشد  
و عذاب الیم می خورد که در عالم بهشت نیست و واسطه اختلاف  
احوال هر کس از این بین و کافری می رسد به جعفر اکاظم و داخل شد  
در خانه شخصی که در دم زنج بود و هر چند او را میخواندند جواب میداد  
پرس کنند یا بن رسول الله را دوست داریم که احیای صاحب دنیا  
بدانیم و بدانیم که مرگ چیست پس حقیقت فرمود که مرگ مصیبت است  
که پاک میکند و مصائب دهد بنی از نوب و آخرت است  
از آنکه که کثرت از کثرت کثافت که می کشد و در دنیا می آید و الاکم  
نشده و مصائب کافرت که او در دنیا چیزی از نعمات او دارد

نمود

نشده و هر بوی مرگ می کشد بشود که خالی از نعمت دارد و چه می شود  
و مایه از دوزخ را و او را نباشد اما حال صاحب دنیا پس بدین  
که اینجاست و مانده از نوب و عیبی از آن نام شده تا که باقی مانده  
در مرگ پاک جسد که آنرا بشویند و اجر پاک شود و اصل حال  
او عاقبت سال اهل اکت کوه و عیب بن می آید و بیاد است شوق  
از اجتناب خود رفت پس رسید که چون بی بقیه و اکت که بعد از  
رفیق شما مرگ را ملاقات کرده ام و در دوش شدت مرض بود  
پس حقیقت فرمود که چون ملاقات نمودی گفت بحمد الله فرمود  
که مرگ را ملاقات کردی و یکی ملاقات چیزی کردی که ترسناک  
و شایسته اند و بعضی حال لاش را یعنی مرض و عیب در دم الا  
و مطایفه مستحق برکت و مستحق برکت پس ایمان را نازده کن  
بجای تقی رسول و ائمه علیهم السلام که مستحق برکت شوی و آن  
سره تجدید ایمان که در این چنین حدیث بود که با طایفه ایمان  
کویم موضع حاجه را و شاهدی طلب بود و بعد از بعضی گفتان  
محمد بن علی گفت که چون است که اینچنین است سلی مرگ را که

۵۷

دارند فرمود بواسطه آنکه جاهل مرگ را و او مرگ را بشناسد  
که چیست و از اولیای خدا باشد هر آینه دوست خواهند داشت  
مرگ را و میدانند که آخرت بجهت ایشان به قنات از دنیا و بعد از  
آن فرمود که با عبد الله چه داشت طفل را از زمین برد که نیکو کرد  
که دوی میزد و بدو که از زمین او کند و سود بدن دهد گفتند  
بواسطه محبت پس حضرت قسم یاد فرمود که والذی بعث محمدا  
بالحق نبیا ان من استعد الموت حق الاستعداد انما استعده قسم  
آنکه از اولیای ائمه و علی و ابی قریب الی الموت بن انفس  
لاکرم من استعدنا يستعد الخافل الخیال انما الاذنه لدنح  
الافان و اجتناب الکلمات مراد که بقیه حصص علی السلام  
هر کس که استعدا موت و حقیقت موت که کرده باشد و بداند که بیست  
موت بجهت نعمت های رسد استعدا موت میکند و بدست پیشواز  
کسی که طلب روا کند بجهت دفع مرض و عیب بن محمد از آنکه الکلیات  
بدین یک ادا صاحب خود آمد و بدید که او که بدین یک ادا از ترس  
موت بواسطه آنکه مرگ را ندانست که چون است پس بر او گفت که یا

مؤلف

که با عبد الله جری از مرگ میکند بواسطه آنکه میدان که مرگ چیست  
هر که که در حق بدین و پیش و جاهل چون باشد و حقیقت و حقیقت  
داشته باشد و علم داشته باشد که آب که حاتم از آن مرض حقیقت  
نویسند آیا او را در نیکو که حاتم دوی و در آب که شنبی  
گفت پس ایمان رسول الله حضرت فرمود که موت هم چنین است  
که آب حاتم بجهت آدم که حریب را و موت از حق فو که از حق  
می کشد و سکت می آید و در حق راست می آید از کثافت ایمان  
و قی که بخواند از مرگ نمودی بخات میبایی از کرم و عثم  
و حنه و الو و اصل میبایی بدو سر و در حق پس سکت شد  
آنکه و تسلیم نفس نمود و چشم و بیهوشا و واصل شد و او حقیقت  
حسن علی العسکری سوال مرگ نمودند قال هو الاکثر  
بما الاکثر بدین که بدین از بدینش بدایت نمود و او را اضاف  
حضرت محمد که فرمود که من هر که مرگ شده و کافر  
که مرگ شده است ان الله قد یقول یخرج الحی من الکفیه و یخرج  
الکفیه من الحی یعنی من را از کافر و کافر را از مؤمن و مرگ

۵۸











مخصوص اهل صفایر و کبابیریت که خدا یقانی اذن دهد  
زیرا که فرموده کبریا که ذی شفع عنده الا باذن و جبر کفر  
نکره باشند که آنها که توبه کرده باشند محتاج بشفاعت حق  
شد و رسول الله ص فرموده که من لریقین بشفاعتی فلا تفلح  
شفاعتی و قال علی علیه السلام لا شفیع الا من التوبه و بدانکه  
شفاعت مخصوص انبیا و اولیاء و ملائکه و مؤمنین است و در  
مؤمنین آنکه شفاعت کند اقل شفاعت که کند سوی نفر یا شفاعت  
یکند از اهل ذنوب کبیره و صغیره نه شریک و کافر که هرگز  
خدا ایشان را نمی بخشد لقوله ان الله لا یغفران و شرک  
به و یغفر ما دون ذلک لوریه **باب بیست و نهم** در  
اعتقاد در وعده و وعید اعتقاد در وعده و وعید اینست  
که هر کس را خدا وعده ثواب کرده الهی بفعل یا او وعده  
او بخلاف است و هر کس را وعده عقاب کرده بخلاف است اگر عذاب  
کند عدل کرده و اگر عفو کند و بخشد تفضل کار فرموده عفو  
که وعده عقاب را احتمال عفو و بخشش است و وعده ثواب

اعتقاد

اعتقاد اختلاف ندارد و بساط الله بظلال العبد **باب سی و ام**  
در اعتقاد در اعراف و صراط اثناعراف بدانکه اعتقاد در اثناعراف  
که اعراف سوریت در میان بهشت و دوزخ و علیه و رجال  
بفرعون کلاذیم اهرم و رجال فرعون رسول الهست و اصحاب  
علیهم صلوات الله و داخل بهشت میشوند که الا که ایشان او را  
و او ایشان را شناسند و داخل دوزخ میشوند که الا که ایشان او را  
و او ایشان را شناسند و کائنات کار که با اعراف رسید باید داد  
که خدا او را بخشد یا عذاب کند و اثناعراف اعتقاد در اینست  
که حق است و صراط جبر حق است و بر صراط راه و صراط کل  
خلایق لقوله تقوا و ان شکم الا و اربها الخ و صراط در دوزخ  
و یکی نام صراط است بر هر کس که در دنیا ایشان را شناخته و  
که و حق تعالی امداد عطا یکند و جوار بر صراط که جبر حق است  
در قیامت و قال الله اعلم علیها السلام یا طاعت انا و انت  
و جبر یل علی الصراط فلا یجوز علی الصراط الا من کان معه  
براه یولایتک و اثناعراف که در دنیا ایشان را شناخته است بر نام

۵۹

اثناعراف نام هر فریضه و امری و خبری است که خدا در دنیا فرموده مثلا  
نام یک عقبه عقید الصلوة است هر کس که با آنجا رسید و در آنجا  
تقصیر نموده محبوس میشود در آن عقبه و اندیش دارد و میکند  
که جبر یا تقصیر نموده پس اگر آنان خلاص شد با واسطه علی صالح  
یا بر حمت خدا بر عقبه و یکی میگوید که مثلا عقبه الذکوة است و در آنجا  
هم بدستور و هم چیزی از عقبه بعقبه می رود و در هر جا تقصیری  
کرده محبوس میگردد و بدستور علم خدا وای بر منافقان خسر الی  
رسول الله و در کوفه حق نفسی که که دیده میشود که از حق الوجود  
در کوفه حق نفسی که که دیده میشود که از حق الوجود  
باعطای حق الوجود و حق نفسی که که دیده میشود که از حق الوجود  
صلواتی که کان شره مستطیع اجر به نیت م و او صیانه العیون  
و بعد از آنکه انجیم عتبات خلاص شد بدرا کفایت می شود  
پس حقیقتا سیاه که هرگز نمی رود و معارفه پیدا بد که هرگز شفاعت  
با آن باشد و ساکن میشود در جوار خدا و انبیا و اوصیاء و حجج صدیقین  
و شهداء و احوال محبوس شود در عقبه سواد کرده میشود

انقصی

انقصی که کرده پس اگر ترا در جوار صالح شد یا در جوار خالص  
حال او شد خلاص میشود و اگر نوزد باشد در جبر حق است  
و این عقبات کل یا در صراطات و اسم یک اثناعراف عقبه الولاة  
که کل خلایق در آنجا قف نموده اند و سوال و لایزال بر تقصیر علی  
علیه السلام و سایر اهل بیت رسول الله می نماید هر کس که ایشان  
دارد حق را خلاص میشود و هر کس نوزد باشد در جوار ایشان ندارد  
در جبر حق می افتد و قال الله تقوا و تقوا هم انتم سئلون و اسم  
عقبه و یکی میگوید که صراط است و هو قوله ان ذلک لیا الحرام و هو قوله  
و عزیزه و جللا لا یجوز علی ظلم و ظالم و اسم عقبه اثناعراف و اسم  
و اسم هر فریضه و امری عقبه خدا می شود که که محبوس میشود  
بند و در آنجا که تقصیر نموده و سوال از آن میشود **باب سی و یکم**  
بکم در اعتقاد در حساب و میزان اعتقاد در اینست که هر  
مقت و بعض حساب و الله تعالی می کند و ناند حساب انبیا  
و ائمه علیهم السلام و بعض حساب و انبیا و اوصیاء یکند که انبیا  
حساب و صیاء می کند و اوصیاء حساب اسم و الله می بداد است



در منزل و ایشان شهیدان را و صبا و ائمه و اوصیا و ائمه شریفان را  
 و قوله تعالى لیکن اگر کسی از شما را علیکم و یکنی باشد عنه  
 انکس و قوله عز وجل نیکف اذا جئنا من کل امه طائفة  
 شهید او قال تعالى ان کل من علی مینة من بقیه و یلین شاه  
 سید گشتا هدایت الکنین و قال تعالى ان الین الینا ایضا  
 ان علینا حساب و سوال کرده شد صار و من از قول الله  
 تعالى که یضع الموازین الکف الیوم القیمه فلا یظلم شیخا  
 گفت که موازین اینها را و صبا اند و از خلق جمیع هستند که در حال  
 جنة میشوند یعنی حساب و اما سوال از جمیع میشود لقوله  
 تعالى فلننزلن الکون و ارسل الیهم و ننزلن الکون سلی یعنی  
 ازین و اما از کلام سوال کرده میشود الا حساب کرده  
 میشود و خداوند فرمود که فیما بین لا یصل عن زین ان ولا  
جان لا شعرا امو الکونین و ائمه حصص ین علیم الکلم  
 دارد و درین تعبیر هیچ آنچه در تفسیر وارد است و هر کس که حساب  
 او کرده شود عذاب است و اگر بحد و طول ایستاد و بداد حساب

مدر

باشد و خجسته از آنکه در هیچ جای بدو داخل نیست و احدی  
 الا یعلم خدا در حجته خدا و الله تعالی مخاطبه میکند بنده را  
 از اولی و آخرین در حساب الاعمال طبه واحد که کذا و لحد  
 از خلق میشوند و هر از این یک مخاطبه را در حساب میشود  
 و هر کس طلب خود را بخوبی و شیخ باید که کویا مکالمه الکبرا او  
 بوده و مخصوص او بوده و در غیبه و الله تعالی فان یشور اذا  
 خلق اولی و آخرین بند یک اعت ان ساعت ای دینا و الله تعالی  
 بیرون بیاورد از هر بنده از بندها کتاب که در آن سطورات  
 صریح است که بنده در دنیا کرده از صغیره و کبیره و نیک و بد که فلا  
 یقاد صغیر و لا کبیره الا احصی یا اعتقاد ایست که کتاب  
 هر بنده را با او میدهند که خود حساب خود یکی لقول تعالی  
اقرا کتابک ان کونی تضیک الیوم علیک حسبا و اعتقاد یا  
 اینست که خدا تعالی هر یک از بنده را و کویا میدهند کتاب  
 و باطنی و بیرون و جمیع جوان ایشان بر هر یک که کرده اند و در  
 و ایشان بدین سببای بدن خود میکنند که چنانچه او را بد

برها میکنند که خدا تعالی که هر بنده را کینه و ناطق کرده ما  
سکتم که داومت که خلق کرده شما را در مرکز اولی و با و عز کرده  
 کرد و نمیتوانید از وجهی بندها که و آنچه کوش و چشم و خلق  
 شما و اعتدای شما که هر بندها در دست مخفی ماند و خدا را سایدا  
 و ناطق آن دارد که خدا تعالی نمیداند اگر علیا که شما کرده  
 و این مکالمه با کثارت است و الا حق بنی سایدا که خدا را علم بیر  
 و علانید سأ و یت ابن یوم اعتقاد ما در مقادیر یوم و هر کس  
 غیر این عقیده دارد شیعه نیست باب و مقدم در اعتقاد دور  
 و در هیچ بها اعتقاد ما در جنت است که جنت در بقا است و دار  
 الکلام است نصوت در آقا خواهد بود و ند مرض و نه پای و نه  
پای و نه آفت و نه مغم و نه هم و نه المر و نه حاجه و نه فقر  
 و نه سکت و اعتقاد است که جنت و ادعای و در سعاده و دار  
 کرامت است ولا یمیز اهلها نصب ولا العز لهم فی مالها  
تتمیز به الاعتراف و تکذ الامین و انتم فیها الدر و لقد  
ما انتم که جنت دارید که اهل ان ها ایضا خدا ند و سأ

موازی

خداوند و اولیای خداوند و اهل کرامت خداوند و ایشان انواع  
 و مراتب دارند که در هر تحت و تبعم ابدی انواع تسبیح و تحلیل  
 و تقدیس و تکیه و خدا شتم و فائز و این که و ملک و فرشتگان  
 و که و هر تحت و انواع خیرین و آشتا سید و سوها و تغنی  
 و کویا و محکم است و هر از این و هر است ایشان را خدا ت  
 میفایند و می نشیند و برادر بعضی مکالمه و سأ و عز شند  
 از سیدس که در پای نازک است و هر یوم و سأ و نیش ند که چیز  
 خاطر ایشان خواهند و طبع ایشان یک ند و بج هت هر کس  
 و هر کس و دارد میشود از هر چه خدا بجهت ای و یا کره و عز فقر  
 صادق و فرمود که مردم خدا را بند که میفایند و سید صفت کیف  
 بند که خدا بطبع ثواب او میفایند و این بندگی طی و خدا ت  
 که بطبع هر سوس و واجب میکند و یک صفت از ترس عقاب است و  
 و این طی و بند که مال یک ت ملاک خود را و یک صفت بند که او  
 میفایند بواسطه محبتی که دارند بخدا و این طی و بند که کرام ت  
 است و روایت از اولانا و سیدنا امیر الکونین علیه السلام





علیه السلام و روحی فداه که فرمودند که ما عبدت الله طعافی جنبه  
 ولا خرقان ناره بل رایت اهلا للعبادة فعبده بعضی کس  
 عباده منیکم خدا را بواسطه طمع او و نه بواسطه خوف و ترس  
 از آتش او بلکه او را دیده ام که اهل عبادت بندگی او بابت  
 او میگفتند و انا اعتقاد درود و سجده بودم که اعتقاد ما درود و سجده  
 اینست که درود و سجده را حقانیت و در آشتی نام است از اهل کفر  
 و عصیان و کسی که خدا را آتش بخشد مانند الکافر و مشرک و انا  
 گناه کار از اهل توحید از آنجاییستم پیوسته می آیند و انا بداند که  
 بنده را آنچه اعتقاد است آنست که هر کس که غیر اسمای انبی مشرک  
 باشد اهل داخل اهل توحید و مسلمانیان نیست بواسطه آنکه احادیث  
 قدسیه و نبویه که در کتب کتاب و غیر این کتاب بنظر ما رسیده  
 و نقل نموده ایم صریحت در کفر غیر اسمای و از جمله احادیث یک  
 اینست که حضرت رسول الله ص فرموده اند که خدا میفرماید  
 فرموده که لو اجتمع الناس علی عیسی یا علی ابیطالب یا علی  
الکاکر که اگر همه اجتماع و بر علی علیه السلام می نمودند من  
 حق

اطاعه

منزل می فرمودم و فرقی نیست میان آنکه لا اله الا الله کی بد  
 و عتد رسول الله کی بد و شایسته و نصاری که نیکی بند  
 و کسی که لا اله الا الله و عتد رسول الله کی بد و عتد رسول الله  
 کی بد بواسطه آنکه اسمی که منیسم ع تا بر مقام رسول الله  
 و دین او کمال یافت و قول او قول رسول خدا بود و اس  
 او اس رسول خدا بود و خطی او خطی رسول خدا بود و طاعت  
 او طاعت رسول خدا بود و عصیه او عصیه رسول خدا بود  
 و هر کس که او را عتد و اطاعت رسول الله کرد و هر کس او را حق دانست  
 رسول الله را حق ندانسته و حق او حق رسول خدا بر خلق  
 واجبست که بداند و هر کس خلاف رضای رسول خدا کند  
 و علی بقول او یکدجه نماید دارد کفر اسلام با او و احادیث  
 رسول ص و ائمه ردی باب در کتاب بسیار ذکر نموده است  
 تا انکه الکشاف هم المثل لا یخفى تا انکه الکشاف هم المثل لا یخفى  
 نقل نموده است و هر کس قبول یک از ائمه صدی نموده  
 دین او ناقص است و هر کس در دین ناقص است مسلم او را



اطلاق میتوان کرد و بر بنده از ادله و حجتی ظاهر شده که نام  
 و وصف اند و اثنی عشری اند و یا کافر اند خدا میداند که تحقیق  
 اینست و عقبت کرده ام و هر کس غیر اسمای انبی مشرک  
 باشد بنده را در کفر و مشرک نیست و چه فرق میان کسی که بت  
 خدا داد و کسی که دین کافری را خلیفه خدا داد و قائم مقام  
 مصطفی داد و انا چون که بعضی از علی اما رضوان الله علیهم  
 در کفر ایشان توقف نموده اند و بنده اعتقاد جدی دارم اگر چه  
 ظاهر است که ایشان تقید نموده اند اما سر دم را تکلف بتا اینه  
 خود نمیدانم و تکلیف خلق بقول بنده عمل نمایند چون خود را  
 از اهل اجتهاد و غیر اهل کفر ایشان را کافر دانستیم که انا خود  
 غیر اسمای انبی مشرک را کافر میدانم و اعتقاد اینست و در غرض  
 سر در کفر ایشان ندانم و در مذکبات انساب کفر ایشان بر بنده  
 ظاهر شده و میان من و خدا که کمال اهتیارم در تحقیق نمودم و  
 حق من اینست که غیر اسمای انبی مشرک کافرانست و ملاقات  
 با بطون و ایشان جایز نیست و حکم یهود و نصاری دارند و هر کس  
 کفر

کتاب این عقیده بنده شود به یقین و تحقیق که بحساب بر پشت  
 می رود و کسی تا علم فطری چیزی انجینی که از اصول عقاید است  
 حامل نکند از اعتقاد خود نمیداند و حضرت سید مرتضی علم الهدی  
 رحمه الله فرموده اند اعتقاد دارند و احقا دارند که اکثر علی ای  
 که توقف در کفر ایشان فرموده اند تقید فرموده باشند و البته  
 چنین است زیرا که ائمه ما علیهم صلوات الله و تقید فرموده اند  
 بخوبی که در باب تقید مذکور نموده ام و ایشان اذ قول الله خود  
 بنمایان کردند و الا کفر ایشان محل توقف نیست و قول سید مرتضی  
 که فرموده که انا اسمای انبی مشرک و انا کافر محض حق و حق  
 محض است و ظاهر کلام شیخ رضه در تصدیق و نفی عدم آن حد  
 در یقین من است که ایشان نیز یقین عقیده بوده اند و علی  
 شیخ رضوان الله علیهم ص در این قولند و بنده را محققانی  
 عنایت کرده اند که در این جاری ساختن کفر و در من نیست  
 درین باب میشود و چون حق این رساله کتبانی است لا اله الا الله  
 و ایزای دلیل درین باب از اجابت است و لهذا در آخر کتاب



و فی فصل دوم باب مرتب ساخته تا هر کس خواهد که بدلیل بداند  
بآن رجوع کند در اینست که اهل تقصیر را در وقتی که داخل آتش  
میشوند الهی مقرر شده و در وقتی که در فضا آمده و در وقتی که در فضا  
بهیون می آید و برای اعمال خواهد رسید و مبارک بظلال  
لا عید و ایشان را در وقتی که در فضا آمده و در وقتی که در فضا  
الاحصی و عساکر آن آب که بیت که در جراحات اهل جهنم  
امانته الله تعالی می باشد و هرگاه که طلب طعام می نمایند طعام  
ایشان انقضی می شود و در وقتی که در فضا آمده و در وقتی که در فضا  
اهل نار خدا را در فضا می بیند و آب ایشان انقضی است که همین که  
آن آب نزدیک ایشان شد و معطای ایشان را بیان میکند و بنا  
برکت که خدا را با این آیه می بیند که لا طائل من بعده و عظم  
کده ایم پس جواب ایشان داده میشود و بعد از آن ایشان را  
بیکدیگر که آتش را با او لا تکلمون پس در یکدیگر مالد را  
که یا مالک حکم می باشد و ایشان را در جواب ایشان میگوید  
مالک که آنکس را که در فضا است که اگر بگوید الله تعالی مالک

که او را

که بگو آتش را که منو زانند و در فضا آتش را که بدعا آتش  
برداشتند و بگو که منو زانند یا آتشی آتش را که بدعا آتش  
بلا جود رفتند و در فضا آتش را که بدعا آتش  
بیا آورده اند و در فضا آتش را که بدعا آتش  
نشدند پس مالک میگوید که یا اشیاء حال شما چیست  
ما صاحب این عمل را می بیند که ما را می بیند که خدا را می بیند  
پس مالک میگوید ایشان را که پس جمع قراب از کس کنید که عمل  
از برای او کرده اید اینست اعتقاد ما در باب جهنم و در فضا  
و قراب و عذاب و ما اعتقاد ما در جهنم و در فضا است  
که هر دو مخلوق شده اند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ایشان را در اعتقاد ما است که احدی از دنیا نبرد و ناکا  
نبرد و از جهنم یا نار می بیند و من از دنیا نبرد و نار را  
بر بعضی از اوضاع نمی بیند و مکان خود را در جهنم نمی بیند  
که دنیا را با حسن اوضاع با مکان خود در جهنم دید و جمع  
مکان جهنم خود بدینا داده با اختیار خود در جهنم می رود

و قلیم روح میکند و ما اعتقاد ما در باب جهنم اوست اینست  
که آن جهنم بود از جنان دنیا که هر صباح و ما آفتاب در آنجا  
طلوع و غروب میکند و اگر جهنم خلل بود از آن هرگز بیرون نمی  
رفت و در فضا است و اعتقاد ما است که در شراب خلد می نماید  
اهل جهنم و در جهنم و در عذاب خلد می نمایند اهل در فضا در  
در فضا بعضی کافر و مشرک و بعضی که داخل جهنم میشوند و ناکا  
که او را در نار است با و غمزه نشود و گفته شد که اگر کتاه  
بگوید جای تو در فضا و در فضا این بود و بعضی داخل نار میشوند  
ناکاه که او را در جهنم است با و غمزه نشود و با و گفته شد  
که اگر تو از اهل جهنم بودی و عمل صالح کرده بودی مکان تو  
در جهنم این بود پس وارد شد و در فضا نشان جاها را بدران  
کافر خود را که در جهنم دارند و الله تعالی اولئك هم الکافرون  
الذین یرون اکثر من هم فیما خالدهم و بعد از آن برای  
کفر می بیند و در جهنم و در فضا است و الله تعالی فضل الله  
علی عباد الله هم از فضا جمع اکثرین بفضلک یا کرم

پس از آن

**باب سیم** در اعتقاد در کثرت منزل و در اعتقاد  
خدای عز و جل از کتب سماوی و از بعضی بدانکه اعتقاد ما در فضا  
اینست که در هر روز در میان هر دو چشم اسرافیل و او خیمه و هرگاه  
که او را خدای اکبر خلق کرد که حکم بود پس آن رجوع می نماید  
اسرافیل زده میشود و او که نظر در لوح کرد آنچه در لوح مکتوب  
شده بخواند پس یکایک می خواند و او را با دخیل اند صورت او  
بجبهه و آن کلام با به انبیا و رسول می آید و با شاعران که در  
سبحه الله علیه و آله گرفت آن در وقتی بود که الله سبحان و تعالی  
کامل هر راه رسول الله کرد و کامل شد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
در عرق افتاد و آن حال او را در دست داد و با شاعران و نازان  
طلب میکرد داخل مجلس رسول الله و الله و الله فدا و نیت از نیت  
اکرام رسول ص و وقتی که داخل مجلس می نمود و در فضا  
بندها که در مجلس صاحب بر آید و نیت **باب سیم**  
**چهارم** در اعتقاد در منزل و در فضا است اعتقاد ما اینست که در فضا  
کل قرآن را در فضا است و با آسمان دنیا را در فضا است و از اجزای فضا

در فضا



در حدیثی که در حدیث جلیل بر رسول صیاد و اعتقاد ما است  
که قرآن کلام الله تعالی است و وحی و نقل خداست و آنرا لا یتبدل  
ایکاظا من بین یدیه و لاسی خلفه و آنرا اقصی الحق و آنرا  
قول فضل و لیس بالجزل و الله تعالی محدث است و فرستاده  
است و اعتقاد ما است که قرآن که خدا تعالی بر رسول خود صیاد  
همین است که در ربی و فتوح است و مجلد است و در دست مردم  
نزدیکه بوده که کسی کم کرده باشد و نه کم بود که کسی زیاده کرده  
باشد و عدد سوره های قرآن در پیش مردم یکصد و چهار است و سوره  
در پیش ما سوره و اکتفی و الم نشرح یکیت و لا یلانی و ل  
یکیت و هر کس اسناد بیاورد که زیاده میدانیم دروغ گفته است  
و قرآن ختم قرآن و جواز خواندن دو سوره سبی فاعده در نیاز  
ناقله و فی از اقتران دو سوره سوری فاعده در نیاز و فی از  
قرآن است که در سوره قرآن گفته ایم و مبلغ قرآن هجده است که در  
دست مردم است و در واقع که کرده اند که قراءه کل قرآن یکیت  
نکند و اگر جایز نیست که قرآن را که از سه روز ختم نماید

قول ما است و هم چنین که در حدیثی که در حدیث جلیل بر رسول صیاد  
و میشود که غیر قرآن و وحی نازل شده باشد هم قول ما است و یک  
و حدیث غیر قرآن مثل قول الله تعالی که جبریل بر پیغمبر آمد و  
که آن الله و نقل الله یا محمد را و خلفه شایسته را و وحی خلق و وحی  
مثل ما عرفت فانت نیت و احیت ما شئت فانت عاقله  
و اعلم ما شئت فانت ملائکه و شرف المؤمن صلواته باللیل و فی  
کف الاذی من الناس و مثل قول انبیاء ما زال جبریل علیه  
السلام حتی خفت ان آمره او اخضر و ما زال یصینه بالجلاد  
حتى ظننت انه سیر ینی و ما زال یو صینی بالان وجهه حتى ظننت  
انه لا ینقی طلاءها و ما زال یو صینی بالعبد حتى ظننت انه سیر  
لما جلا یحیی و یو مثل قول جبریل علیه السلام فی غزوة الخندق  
یا محمد ان الله یاربک ان لا یضیک العسر الاثنی فی ریحته و مثل  
قول صامیه و فی بدایة الاثنی محاسن ابی الفریض و مثل  
قول ما انما نزل الا نبیا المرثان لا یظلمون الا بقدر عقولهم  
و مثل قول ما ان جبریل انانی من قبل ربی باسرت عینی

و فی حدیثی و نقلی یقول ان علیا امیر المؤمنین و فایده  
القرآن المجلی و مثل قول ما و لعل علی جبریل فقال یا محمد  
ان الله قد روج فاطمة علیا من فوق عرشه و اشهد علی ذالک  
سلاکته فزوجها منه فی الارض و اشهد علی ذالک حیث  
استک و مثل حدیثی که در قرآن بسیار است که اگر قرآن  
بود و صل بقرآن بود و وحی الله جمع قرآن فرموده اند  
و اگر جبریل علیه السلام بر هر طرح بیقر بود و صا و روم فرموده  
که قرآن واحد است که نازل شده از پیش واحد و واحد  
و اختلاف در قرآن نیست الا از جهة روایات و کلمات  
فی القرآن مثل قوله تعالی و لعل ان شکرک لیحبطن عملک  
و لکن من من الشکرین انما سرین و مثل قوله تعالی لیغفر لک  
ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و مثل قوله و لولا ان یشاک  
لغفرت فی کل الیوم لهم شیئا اذا الذنوب ان منعت الخیر  
و ضعف الکلمات و ما اشد ذلک اعتقاد و فایده الله نزل  
مثل انک اعز و اسع و باجاق و هر جا در قرآن یا ایها الذین

استرا خطاب شده در حق نبی یا ایها الکسانی خطاب شده  
و هیچ ابی در قرآن مستدیر یا ایها الذین استراحت که امیر  
المؤمنین علیه السلام امیران و شریکان نباشد و هیچ ابی نیست  
که در باب اهل جنت نازل شده باشد الا که در روایات رسول  
و امیر المؤمنین و امتد و شیاع و انعام ایشانست و هیچ ابی  
در باب اهل جهنم نازل نشده الا که در سوره اعدای ایشان  
و عاقلان ایشان و در بیان او صلی الله علیه و آله و صلی الله علیه  
ما که امتد اثنی عشری اندیت و در بیان ام بصیر از انچه  
ما نیست و در بیان اشارت از ادعای انچه هدی کیست  
اینست اعتقاد حق ثابت جانم و هر کس که خلاف این اعتقاد را  
نیت بیاورد اعتقاد که **باب سی و پنجم** در خط و با حذر  
و اخبار و در حدیثی که در حدیث جلیل بر رسول صیاد و اعتقاد ما است  
که هر کس که شیاع با با حذر یکم تا فی از جانب شیاع واقع نشود  
و از جانب شیاع واقع نشود و از جانب شیاع بهر چه شده  
خصیص از شیاع میسر میسر و با حذر و با حذر و با حذر و با حذر



آنچه اخبار آورده در طب است اینست که از آن وجوه است بعضی  
از آنجهل است که در باب هوای که آمده و هوای دیده پس بگوید  
نیت که در هر بنا استعمال نمایند و بعضی از یقین که غیر از آن  
ماله و طبع سایل بوده و موافق طبع او طالعیه فرموده و در  
طبی آن سود ندارد و بعضی از آنجهل است که مخالف است و طمانینه  
در کتب بواسطه آن ذکر نموده اند که فیه مذهب ما با آنجا طمانینه  
غایت و از رسول هم و آنکه نیت و افق است و بعضی از یقین است  
که داری بعضی را یاد گرفته و بعضی را فراموش نموده چنانچه حکما  
تعالی در قرآن فرموده در باب غسل که فیه شفاء الاثر من عمل  
شفاء هر چه نیت بلکه ابرایش بازده و اسود را در آنجهل رسول  
فرموده نیز و قوله الله هدا این عالم است مثل اشجار که بآب می  
که وارد شده و ریخته گشت که بواسطه حیات از آنجا باشد و آن  
در باب باغبان و ادوات که شفاست در وقت ادوات است  
هر کس که در طب بسیار خورده باشد یا در غیر وقت طلب کند  
که در طب بسیار خورده باشد که در مصالح و طب است و اما در غیر

مستحضر از آنکه هدی آیات قرآن است و سوره ها و اوقیه سوره  
بحب و در دستان و قوت و طریقه صحیح و در روایت از طایفه  
که فرموده که من میگویم که خدا یا امری و در کتب که در هر  
که من گفت که در دوا از کتب فرموده که از من گفت پس مردم  
پیدا کنند فرموده که مردم را در آثار و یکدلیط به طریقت  
فی ذلک من یحب طبیب طیب و در دیت که در دوا و در هر چه که غار  
یکدیگر هر روز میدید که کیا میگوید و یکدیگر که من علاج  
فلان دود و مرض من دوا آخر عرش و در کتب که در دیت و دوا  
پیدا کند که چه نام داری گفت نام من خراب است پس او دیت  
که در خراب شد و یکدیگر روکیاء و نیت و قال الکتیبه من لم  
یشقه الفاحشه فلا شفاء له و اما اخبار مختلفه را اعتقاد سازند  
اینست که آنچه اخبار منقول از رسول الله و آنکه هدی است  
ماخوذ از طریق و حجت است و اگر از پیش غیر خدا بود احتمال  
اختلاف داشت و اما اختلاف بحسب ظاهر اخبار نیست الا  
بواسطه علل مختلفه مثل آنچه در دوا شده در باب کشف غلظت

که عتیق و چه کند و در جزو ذکر و در دوا و شفا آمده و در حجت  
در کتب اطعام شفت سکین آمده و در کتب بحسب پس و در حجت کیت  
که در دوا آمده شفا کند و در اطعام سائلین بحسب کیت که در دوا شفا  
داشت و هم چنین و در دیت که تصدق دهد با آنچه و مع دارد و در  
عمل با آنست که شفت سکین را اطعام شود و در بعضی از این  
اخبار از این ثابت است که حکمی و بجای یکی آمده شفا کند و در  
اطعام در سکین از وسط اطعمه پاک و در حجت و در این اخبار  
در نظر جمیع اهل مختلف میاید و مختلف نیت و هر کدام از این کتاب  
تایم نظام در کیت و در دوا و دیت که در سلیم و در حجت هلال  
و در کتب حضرت سید اکرمین و از آنجا انبیا المؤمنین و در حجت  
فدا که در شریف از سلطان و مقدار و ابی و در حجت و حجت  
از تفسیر قرآن و از احادیث نبوی غیر آنچه در دیت سلطان  
و از شفا تصدیق انبیا شریف و در دیت ناس بسیار و در حجت  
از تفسیر قرآن و احادیث نبوی و در حجت که شفا مختلف ایشان  
در دوا و شفا از نعم اینست که آقا علی را باطلت و افق

کوزه اندر مردم و بعضی استعدا و قرآن را با دای خود تفسیر نموده  
اند پس حضرت امیر المؤمنین و در حجت فدا فرموده که با سلیم  
بشن جواب آنچه گفتی بدانی که آنچه در دیت مردم است حق است  
و باطلت و در دیت و کذب و ناسخت و منسوخ و خاص است  
و عام و حکم است و متناهی و حفظ است و وهم و بداند که در حجت  
رسول است و اقوال حضرت خود بود و در حجت الحقیقه تا که خطیب  
و کتب که ایضا اناس فکذب الکذاب فیه کذب علی تعذبا  
قلیبتی مقدمه من اکثر پس در دیت و در کتب بعد از و هم  
حدیث بشما نیرسد الا از جهل و کس که هم چنین ندارد و در حجت  
شافق که از اخبار ایمان میکند و مضیع اسلام است و با آنکه در دیت  
که در دیت و در رسول خدا است و ایضا که مردم بدانند که در  
دیت و در حجت و شفا نیست از قول من تا بداند از حجت حال  
نشان از بر مردم مخفی است و میباید که صاحب رسول الله  
بود و رسول را دیده و در رسول شفا و قول او را در حجت  
و در حجت خدا خبر از حال شافقین را در دیت و در حجت ایشان که



که در این راه با ایشان تجلیات اجتناب می نماید از امر الایه پس قریب  
 شوند گرفته شایق بعد از رسول با شکر ملازمت و رضا شوند پس  
 بر این جهت بکذب و دروغ و حق و اخلاص و این جماعت یک کوفه  
 از چاه و طایفه و کرده و یکی از رسول است شریف و صبری و اوصاف  
 چنانچه باید با یکی باشد و در قسم صبری و صبر و صواب میکنند  
 اشاکذب و شایق و نوازند و هر کسی که در آن کوفه و حفظ نکند یا  
 یا توفیق که در خبر او را قبول نکند و کرده و یکی از رسول است حکیم و  
 شنیدند و اشایق آنرا خبر ندانند که رسول الله صبر و یکی با رفیق  
 از آن فرمودند یا شنیدند که رفیق که از صبری و باز امر کرده و خبر  
 امر یک در دست اخیره وارد شده و در آن پس اگر سلا امان رانند  
 که نسخ شده عمل با آن نیتانید و کرده و یکی هشد که اینها هیچکدام  
 با ایشان نیست و دروغ خدا و رسول است نیکوید و هر چه از  
 خدا شنیده اند فراموش ننویسند و علم و دانش و نسخ و نسخ و بطون  
 و مقید و عام و خاص و محکم و متشابه و غیر ذالک دارند و در  
 که کلام بنویسند و در آن کلام الله عام و خاص و محکم و متشابه

و نه

و غیره دارد و کلام بنویسند یا عام است یا خاص مانند قرآن مجید  
 زیرا که حق تعالی فرموده که ما اینکم از رسول خود و ما اینکم  
 عندها شو پس شکر و شکر و هر کسی که فیدانند که سر خدا و رسول  
 در هر کلامی چیست و کلام صاحب رسول الله بنویسند که سوال کنند  
 از رسول است و جواب را فهم نمایند بواسطه آنکه کرده بودند  
 که سوال یک و دو و فهم نیکوید و این چنین بود که خدا و حق  
 ضعیف کرده ایشان را از سوال و سوال الله یا ایها الذین امنوا لا تأخذوا  
 من اشایق ان تبدلکم شوقکم الایه بر منوع شدند از سوال  
 تا آنکه آنرا و یکی که در امر با رفیق یا رفیق یا رفیق یا رفیق یا رفیق  
 ایشان بشنوند که این امر اگر بشنید داخل رسول الله صبر و شوق  
 در روزها و شبها و روز و هر شب در خلق ملازمه میکردم  
 و هر چه سوال میکردم جواب میفرمود و بعضی بودم با رسول  
 تا بودم و خطاب رسول میدادند که این با رسول الله صبر و شوق  
 و او با من چنین بود و با غیر من چنین عمل نمیکرد و بعد از این  
 که بفرموده میباید تا من بمنزله حضرت میروم هر کس غیر من بود

۷۱

پس در روز میفرمود و خلوت میفرمود و هر کلام بفرد من میباید بواسطه  
 خلوت هر کسی که در بر میخواست تا طهر و ولاد و بر نمیخواست و در  
 هر کلام سوال میکردم جواب می میداد و هر کلام من ساکت بودم از  
 یکدیگر پس ثانی شده بر رسول است از قرآن و در چیزی از آنچه او  
 علم بر و داشت از حلال و حرام یا امر یا نهی یا طاهر یا نجس یا  
 که در تعلیم کرده و من خوانده و املاء او من فرموده و فرستاده  
 خودم و بر اینها و آن خبر فرموده و ظهرا و باطن آنرا بر این خبر  
 من هر چه را حفظ کرده ام و فراموش نمیکنم از آن حقه و رسول است  
 و حق که تعلیم میفرمود دست مبارک بر سینه من میباید و میکند  
 که اللهم سلک قلبی علیها و نهجها و نورها و حلها و احسانها و عقلها  
 و لا یجهد و احفظه و لا یخسر و لا یفترق و لا یفترق و لا یفترق و لا یفترق  
 که بر دستم و در دای قریب و با رسول الله یا سیرت من از قرآن  
 که علم شما را فراموش کنم که در طایفه بنده رسول الله صبر و شوق  
 ای بگو و حق و رسم و حق و دنیا و دنیا و هر چه از حق خبر  
 داده مرا الله بخواند که او را احباب کرده و در قلوب و کلام تو که بعد

و نه

تواند کنم با رسول الله کجاست شکر که من فرموده که خدا که شاکان  
 فرموده الله تعالی اطاعت ایشان و اطاعت خود و طاعت من کنم  
 که بشد ایشان با رسول الله فرموده که خدا که خدا تعالی فرموده  
 در حق ایشان که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا رسول الله  
 و اطیعوا الامر منکم کتبم یا نبی الله که بشد ایشان فرموده که اوصیاء  
 و اطاعوا اوصیاء الله و اطاعوا من یفرق فی شئ منکم فاعلموا ان الله قد فرغ  
 من خلق من طایفه من من یفرق فی شئ منکم فاعلموا ان الله قد فرغ  
 و خدا را آن عاقلان و اوفان با قریب و قرآن با ایشان است و  
 ایشان جدا میشوند از قرآن و در قرآن جدا میشوند از ایشان که ایشان  
 طلب نعمت میباید آنرا من طلب با دان به ایشان بشارت و فریغ  
 بلا با ایشان بشارت و استجابات و با ایشان بشارت که با رسول  
 ایشان را من بشارت فرموده که حق با حق پس دست بر حسن  
 خدا که در دایره پس بر دست و بر حسن خدا که در دایره پس  
 من پس نام علی بر حسن بلب زین العابدین بود پس بر  
 محمد باقر بن علی و طاعت و خدا که در دایره پس

۷۲



المستوفى

تحتی لکوف قال اوله مرتب من قال یا ولکن لیطوئ فی ذلک  
که خدا این امر اعتقادی را شاهد و عیان می سازد که قلب  
اطمینان بهم رساند که خدا و رای را قبول میکند زاری کرد  
بدو بگاه اگر گفتیم که خدا یا مجرب و خدا را بهت تحت کد این  
سویا بخ فاکو وین کاغذ است که ذکر که اگر آن بنام خدا و چشم  
در چشم بنام و رعایا کردم و حق که چشم کشودم سویا بخ بنام  
و بخدا قسم یا در که که حال چنین وضع شد و هر کس که شک  
در هر چه از فضل حضرت اهل بیت کند شود آورید و بداند  
کافرات و این از فضل خداست ثبت باد ای آن دعا که خواص  
و طایع با هم حضرت را با استدعای او ظاهر کند و هر کس که دعا  
کند با اسم ایشان و شجاعت شود از قصور با عیب خواهد بود  
که در ناله ایشان شک نیست چنانچه هر ویست که دست کمال  
حکم یک از خلقی بخیر برده بودند پیش امیر المؤمنین ع آمده  
استدعا نمود که دست او را بدو در دست سازند امیر المؤمنین  
روحه نداده یا رچه عقل ع را بر عقل قطع وضع فرموده و حیل

و حجة ثبت و اذ ایشان هر کس یاد گرفته باشد آن معیت  
و هر قوی گشتند بقرایان آن باشد بوجت و مغرند  
که از خداوند و جوع افتاد طاعت این آیات را از اید المومنین  
سؤال کرد حضرت اسیر المومنین با جواب او بر وجه صواب  
فرمودند و بیان نام و ایلالت کلام کردند و محرم درگاه الهی  
اسرار الهی را بداند و جاء ایشان در درگاه الهی غایب است  
که هر کس در دعای مشرک کند در دعای حق تسل یا ایشان  
کند البته آن حاجت روا میشود و شک و درین نیت و روزی  
عزت و رسالت و در مجلس بدوم بعد از اجلة الشفاء و عصر جمعه  
الله تعالی شدم در حال که کتاب من الحیض و التقیه در دست  
داشت بنده و انداکه که ای پدر الخا و عرب حیرتی واقع شد  
بشوی بنده سقیمه شدم فرمود که درین کتاب در بعضی ضعیف  
کتابت کرد و دعای که محمد و آل محمد علیه السلام را شافع  
آورند البته سحرا است درگاه خداوند را شیع بود و در اینجا هر  
کدام که من فیت و در این خلیل الله که دعا که کردت ادبی کف



خواندند و نوروت شد آنرا واجب آمده امیران و سواران  
قسم داد که شما چه می کنید که در دست شد دست عطف من  
سوالنا علیه السلام فرمود که سرور فائز الکتاب آنرا فائز  
در نظر من است و از روی حقارت گفت که فائز خواندند و نور  
دست او جدا شود و در افتاد و یکی هر چند استغاثه نمود و حق  
قبول دعا فرمود و در غرض آنکه خراسی سوره بجای نرفت است  
و همان سوره فائز را هر چند غریب خواند این خراسی فرمود  
نداشت که خراسی بر طرف شده خراسی را فیت اما باید که  
دعا کنده را هم آنقدر دعا باشد که بر سبط او ظاهر ظاهر  
پیرا که دعا باسم اهل بیت علیهم السلام کند و خواب نشی  
نداشت که آن که ما کفتم خلط است بلکه دعا کنده را انقا اینست  
که بجز دعا این خراسی ظاهر شود مراد که کسی را در نیاید شک  
نباشد که الحمد لله که ما را حفظ الله اولای چند داده که مطلق  
عالم بر اسطوره وجود ایشان فرموده و احضار ایشان طاعت  
و اشجار ایشان شرف است و سینه ما بایشان پیوسته و کیم

بین

بایشان پیوسته و بایشان با ایشان نازل می شود و خدا بایشان پیوسته  
می شود و هیچکس با خدا این تفکیک نکرده که شیعه اهل بیت علیهم  
السلام را عذات فضل الله بفرستد من بقاء و استعدا داد و نور  
محمد صالح بن عتبه اکثرین سعید الحسین المحسن الشیرازی  
اند که نای وای واجب اگر خود را از نولای خود صاحب الامر را  
صلوات الله علیه که بعد از ظهر این بند خود را همراه خصم نظام  
مماند که اظهار عداوت وین بایندی نماید زنده کرده اشقام شده  
درین دنیا بنفش نفس خود یک و دجری کسی که بال و سوار خدا  
که مرتبه نوره و در سلسله علی تیر جرات نوره بدو و بر خط عالم  
مال هر کس ظاهر نماید وایم کینه را شربت شهادت در بر آن  
مخالفی با انعام زمان عجب باشد و محرم نکند و بجز محمد و اهل  
محمد **و صیحه** بدانکه این نوره بقدر جواهر تنبیه و لایم کنه  
از کتاب عزیز و کتب احادیث و صحیح اهل بیت علیهم السلام جمع  
آورده این رساله را از آن جواهر ترتیب داده و بعضی آن جواهر  
از اسرار اهل بیت علیهم السلام که بجزیده و لایم را از اسرار

والا بعین بعد الا ان الکتاب فی عصر یوم الاصل التاسع من الشهر  
الزبور و عطلت الجمعة و حرثی اربعة ايام بعن الله و حسن تفضیه  
**فصل** في الاستدلال بكفر اهل الامانة الذين هم مشبهوا بالکلمة اسلام  
لا اله الا الله محمد رسول الله ان الله انزل في القرآن ان لا يكون  
دعوى و ظاهر ان ان اسلام بکنه و بجا جاء به النبي من عند الله  
صديقنا محمد و انزل اهل اسلاوات خواهد مدد تصدیق  
بصدق ما امر به النبي که توضیح کند و انشا که کلام کرد و عمل بایده  
امر و احکام اسلام کند و در دل تصدیق بآن کند و ایمان هم دارد که  
محض فعل و فعل باشد و انشا در دل تصدیق کند و او را مسلم بگویند  
و داخل اهل اسلام بشمارند و انشا من نیت بر بعضی گفتی که  
که عمل بفرموده رسول الله و بجا آید به النبي کند اسلام ظاهر هم  
ندارد بر هر کس داخل اهل اسلام است بر و واجب عمل بآن  
و قبول رسول خدا و احکام اسلام و از قبول نیت که خدا بخواهد  
و در آن فرموده باشد بلکه در این فرموده رسول الله است و انشا  
و نکل من غیر رسول است و انشا فعل از فرموده که ما انکم التمس

اعتقاد حق بود و بیخیزات که آنچه بعضی عقیده حق است بر شیعه  
اهل بیت و بر ما نازل نموده ام و هر چه عزم دیدن این را  
و هر چه عزت اسرار بنشیند بود و عقیده بنیام که هر مؤمن شیعه  
که شرف شاک این جواهر را در باید و رضا که مخالف مذموب خصم  
اهل سنت و جماعت بدین و نیت نمایند و ما اول خلیف طاعت کنند  
و علم قطع ما مل تناید که از شیعه اهل بیت است منع این  
کتاب شریف را با و نهند و نضار که کینه این کتاب را با و اهل  
سنت نیرد و از طریق تنبیه مختلف نکند و بوسیله اسلام خود ملاف  
مدت حضرت محمد علیه و آله را با آنکه القصص از الصلوة و السلام  
عمل نمایند و انشا و اعتقاد حق و اسرار الله حق علیهم السلام  
کنند که هر خلاف این عقیده نوره افشای احادیث ائمه علیهم  
السلام که در بعضی آن ازنا هم فرموده اند که بنی که شفاعت ائمه  
او انشا طهارت اهل خود و در میان شریعه خواهد بود و خدا  
محمد و اهل بیکم و اهل سنت و اهل امامت و فرقت من تالیف الیوم  
بعد و در این یوم الاکبر جاء الناس من اولی الامم و اولی الناس

علیهم

در این



فخذه و صافیکم عتفاً و یوا یچه هر چه رسول امر بکند بآن عمل  
کنید و تابع شوید و آنرا حق بگویید و هر چه رسول خدای کند منقذ یافته  
ترک کنید و خدا را تعجب وقت نماز و رکعت فرض غریبه بود رسول  
جنت و کعبه بآن افرود و در رکعت و قنوت و در رکعت و بعد و در  
بر خضی و یک بر شام و بیاض غنچه و کعبه واجب و ازین بقول او رسول  
الله ص بیاض است که در کافران حرج است قبول می شود و بیاض کافران  
با نکر داشته ایم پس نشوی که امر بوی رسول ص است و آنچه خدا  
در قرآن فرموده و یو بیانه آن محتاج بر رسول ص است که آن بیان کرد  
بفرمایید چنانچه مستحق او در قرآن فرموده که و اطیعوا الله و اطیعوا  
الرسول و اطعوا لآنکم و ما نعلم انکم و ما نعلم انکم که امر است و محتاج  
بر بیان رسول ص است و خدا فرموده که اطعوا لیکم الله و رسوله  
والذین اوتوا یقینون انفسکم و یقرون الذکر و هم الذکرین  
و ما نعلم انکم که این چهار بلائین که خدا فرموده و در که هر کس که ولایت  
و محتاج بر بیان رسول ص که او بیان فرماید که کدام کس نماز کرده  
و رکعت داده و رحلتی کرد و رکعت داده و خدا فرموده که ایضا انک

بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فابغضت رسالتك  
والله يعصم من الاثم ويانيد انهم كما يريدون فبغضت رسالتك  
كذلك اكي كنو مبلغ رسالتك وكبره والله يعصم من الاثم  
ربك ان جمع الى ارضي بربك وانك قد سخط الله ملاطفتك  
ايشان بغيره فاختلاف فرقه كره والله يعصم من الاثم ولا يكره  
وان لم تفعل فابغضت رسالتك استدلالا بان نبوة ايم كرام  
ساعده ان اسوله خواهد بود وكي ايشان بان بغضت ايشان بانه  
مفهومه وضوابطه مفهومة قل تعالى نوع ابناءنا وابنائكم وانا  
رسالتكم وانتم اذ انتم نفعتمهم فبغضت رسالتك  
الكلهم الكافرين ويانيد انهم كرهوا وابنائنا وانتم  
وانا انا كيت وكيت نفس رسول است وناجيه كبره  
كدر رسول صدمه رساله بانه كرهوا انهم اياك انهم  
بنين هر ايه خدا فرستاده محتاج بهر پايان رسالت كرهوا مسلم  
شروع آنچه وقرآن باشد محتاج بحكم رسالت شريان نبوت  
واجناس ركوف وضايق ركوف وضايق حج وغير ذلك وچنين

مذکور بود که و از قضا الحاکم آنکه آنجا صلوات را بر خلیفه  
آید و ما میدانیم که فریبی بخلیفه نباشد و ما میدانیم که بعد از  
رسول در هر عصر خلیفه یکست و بر رسول که هر دو پا را در  
و بر نیات که طاعت کنیم که اگر پیغمبر و علی کنیم کافر هر دو گفتی  
کلمه سوئی نداد و نیز آنکه این خود را که در وقت صیدی اندیشید  
که کاه کلمه میگویند و در بین خود دیده اند و عمل بدین اسلام میکنند  
بدر اسلام باطل را در کلمه و عمل بحکم قرآن و بر رسول صلی الله علیه  
و آله و سلم و از زبان آدم تا حال و در هر وقتی که صلاحی کرده ایم  
از بدین شیوه بخلاف آشپز بوده و بر خلافت اصوات و دروغ  
بر اسلام اصوات و فرغ نیست بر اسلام اصل شد و دروغ نیست  
که اگر دروغ که صلاحی که کافر نشود و اسلام فایم شام و رسول  
و هم چنانکه تنگ حد ۳ و تنگ هر سنجی از رسول و انبیا و سلف  
کافران تنگ اسلام فایم شام محمد بن کافران تنگ هر کدام افتد  
از خیال اگر کافران تنگ کلمات و وجود اسلام نیز نیست طریقی  
و رسول و هم چنانچه هر کس رسول نباشد و دروغ رسالت که

دسته نیک مسلمة کافر است و هر کس از او را رسول خدا و انوار فرستاد و هر کس  
انام بنام او دعوی امامت کند و هر کس غیر انام را امام دانند که  
چون دعوی امامت نماید نیکو و با طاعت مردم ثابت نباشد و حق  
ایمان امامت حق خدا و رسول است و آنچه با از رسول و پیغمبر است  
که امام و قائم نام رسول خدا است ایضا و این علی بن ابی طالب علیه السلام  
و بعد ولداندارش حسن بن علی و بعد ولداندارش حسین  
بن علی و بعد امام معصوم علی بن حسین و بعد امام عالم محمد بن علی  
و بعد امام معصوم جعفر بن محمد و بعد امام معصوم موسی بن جعفر  
و بعد امام معصوم علی بن موسی و بعد امام معصوم محمد بن علی و  
انام معصوم علی بن محمد و بعد امام معصوم حسن بن علی و بعد  
انام معصوم قائم منتظر **مسح** و در الحسن صاحب الزمان که تا  
بقای عالم باقیست و وجود امام در پس رخت و سوله که اهل حق  
سایر شکل و ایکی مرض میفروشند ظاهر شد که ای یکی عاجز شده  
القبایا بیهوشی میبرد و آخرت حق شکایت بشر قبول اسلام  
اهل حق میفرستد و در و باث اسلام خلق عظیم میشدند که از دین <sup>الان</sup> ایضا







بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 ووارث علی بن ابی طالب واین اخبار دلالت بر ظاهر  
 کتابی المومنین وحق واه مثل نوارده الا انکرا ورسول  
 است و آنحضرت ثانی اوست و وارث اوست بواسطه آنکه  
 فرمود که علی وارث هست و تفسیری فرمود که ازین بیوات  
 کتاب رست با و میرسد و ذکر فرمود که بیوات بخیران  
 کتاب خدا و سنده رسول است و هرگاه کتاب رست بیوات  
 اینها باشد علم می رود نیست از کتاب رست و دعوی نبوت  
 کتاب ثابت شده و مرجع اند بر نبوت تعلیم و احیاء و تدبیر  
 است که بعل بواجب رست طاهر خدا و تحقق میشود و متابعت  
 رسول ثابت میشود و هرگز اعراض کند از استعمال شریعت  
 رسول کافر است و رسول را رسول ندانسته بر کتاب رست  
 که دلیل صحت رست است بیوات امیر المومنین علیه السلام  
 رسید و رسول نبود الا کتاب که خدا با و فرستاده که  
 اگر عالم برین شوند که کتاب این کتاب یا سوره ازا را و رست  
 بنویسد

نیتا ند لعل له قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا  
 هذا القرآن لایأتین بخلافه و لکن بعضهم بعضا یهدون  
 ببیوات با ویر المومنین رسید بر امامت حق او شد که دیگر  
 حدیثی از آنکه او نیست و وارث شریعت است علم ناس است بر رست  
 و وارث کتاب علم ناس است کتاب و هر که علم کتاب رست  
 باشد احصاء بشدیم بر آنست ثابت شد امامت او بهما دلیل  
 که رست ثابت شد که علم بر کتاب رست بود و هرگاه کتاب خدا  
 بیوات با و رسید اوست امام مقرر فی الطاهر و اقدم شد  
 و رست خالف بر خلافت و حدیثی تفصیل داده است و قوله  
 علی بن ابی طالب و اینها و لکن لایأتین اثبات آنکه اولی الامر  
 و علم بر تفصیل عالم بر جاهل را خاص اولی الامر فرموده و  
 و حدیثی از آنکه اولی الامر کتاب نیستند و تفصیل بر ظاهر  
 ظاهر پیدا شد و قوله هم و لکن بعضا یهدون و هم چنین  
 تفصیل این حدیث که اعدا المومنین و رست و حق بر آن فرموده که این  
 یهدون المالحق الحق ان یتبع ام من لا یهدون الا ان یهد

فانکم کیف تمکنه و روی بر کسی که حکم خدا حکم کند لقوله تم  
 و من لم یحکم بما انزل الله فاولیک هم الکافرین و انما  
 ما الکفار المومنین و واجب شد امامت آنحضرت بطریق که در آنجا  
 که غیر علم ندارد و هم با این اخبار ثابت شد که رسول امیر  
 باشد و نبوت و مالک قوله هم و در حق علی بن ابی طالب  
 نصب و لیکن در حق ویرث من العیض و اخبار و اثباتها  
 بخلاف کتاب و سنت است و هم چنین کتب در آنست که اسم او را  
 بطریق برادر رسول بدو هزار سال قبل از خلق در درج  
 جنت نشاند و در احباب رسول کرد که او را ایضا باشد  
 و هرگاه ما را و ابن الحنفی الشافعی و کتاب المصاب و انظیر  
 فی نفسه من انشای مالک قال اصدی الی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 من خدی قال لا اذن ایضه فی طهره فقال لا اذن العشق قد  
 ندیم تمام و علی ادخلوا من هم بالجلد علی الکلباء ثم رما  
 علیا فانا جاءه و لکن ندرج فیلس علی الکلباء ثم قال یایح  
 اخی انی فحلتا شعلتی شعلت و درون فی ای کماله ایتم فلما الاقاله و اذ  
 الشیخ قال الباط  
 یزید و قائم قال یزید

اعلم الکشف و الرقیم فی مواضع علی اخوانکم قال فقتلوا رجلا رجلا  
 فقتلوا علیهم فلو یرونه و علینا فقام علی علیه السلام فقال الکتم  
 علیکم یا معاشر الصدیقین و الشهداء فقالوا علیکم السلام و حدیث  
 و برکات و قالوا لا اله الا الله و لا اله الا الله و علینا فقال  
 لهم لا اله الا الله و علی اخی اخی فقالوا انما معاشر الصدیقین  
 و الشهداء لا تقم بعد الکویت الا نبیا و صیحا **و اوله بن**  
 الحنفی الشافعی فی نفسه قوله نعم و التجم اذا هو فی مالک  
 صاحبکم و ما عرفت قال فی خبره ابو طالب محمد بن احمد و یحیی  
 قال ابی فی ابی عمر محمد بن العباس قال اصدتنا ابی عبد  
 الحسین بن علی المدحان المعروف بابی حماد قال تنابع علی  
 بن علی بن مریم البصری قال اصدتنا محمد بن الخلیل الجرجانی  
 حدیثی هم عیسی بن سعید بن عیسی بن عباس و من مالک الکشف  
 مع فیه من یزید ششم عند النعمان اذا انشأ کتب فقال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله فی نفسه فی نفسه فی نفسه فی نفسه  
 فلید من بنی هاشم فظنوا فاد الکوکب و انشأ فی نفسه



عن ابن عباس قال لما قال رسول الله قد غيبت في حب عام فانه  
الله تعالى والجمع اذ اصرى ما خسرنا حكم ربنا غوي **ومنها ما**  
ذكر في شواهد التوقيف باثارة الى ابن عباس في تاصيل قوله  
وانتوا فانتوا لا تقصرون الذين ظلموا منكم خاسرة قال لما كانت  
هذه الامة قال النبي من ظلم عليا فقد ظلم هذا بعد وفاء  
فكانت امة محمد بنوق الانبياء من قبل **ومن** ثابت ابن  
الغضائبي ايضا قال اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى الخديم  
قال اخبرنا ابن الصبح هلال بن محمد قال حدثني اسمعيل بن علي  
قال حدثني عبد الغفار بن جعفر قال حدثني جبريل بن الحسن  
عن ابراهيم الكوفي عن ابيه عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه قال قال  
رسول الله من رانا حب عليا الخلافة بعدى فهو كما فرقد  
حارب الله ورسوله ومن شاك في علي فهو كما فرط اليتيم  
بكنه ايضا كقوله لم يلبس اصبح ابن بطريق يخالف جبريل بن  
ود بطريق شيخه خو لا تحصى كثرة حال الانديم بن سراج  
كرد وادى انتم ولد الخضره واد شده افلا تذكرون رساله  
من

قل نوديم كد عر خطاب كنت كد سمعت رسول الله يقول انتم  
من بعدى اثني عشر سنة من صل الحسين ومنهم من يدعي هذه  
الامة فمن تنك بهم فقد استنك بالعريه الكوفي ومن  
نهم فقد غلب من الله يوم خيرا خطبوا فمهم كد ورساله  
قل نوديم وترجمه كد السلي واد شده امام واحدا بعدوا  
ورمى ارج خدای مني به بجهنم خيرا علم نوديم ايشان را  
يرون عرش رسول الله نوديم وقسم نوديم وصلاح خود يا نوديم كد  
ايشان حج الله نوديم نوديم با نوديم كد خد شيوه  
رستم انا عدالت انا العزم بربان **الامام** كد كنتم كد  
قران ما رداست وانا نوديم ونحاج بربان رسول الله  
ايروا طيع الله واطيعوا لرسوله واول الامر منكم وروايت سليم  
بن نيس هلال كد وباب سونجهم رساله كد كد كد  
فهم كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد  
ابن نيس ورسول الله كد كد كد كد كد كد كد كد  
واسم علي بن حسين بلقب ذير الطائدين بدوهم جين

والاخر بدوهم كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد  
قل نوديم وكسدي وعنه وغالب بعد الله جمعا كد كد كد  
علي بن ابي طالب است وانا كد كد كد كد كد كد كد كد  
الكل في شيوه قال اخبرنا ابن الحسن بن قاسم الكوفي قال اخبرنا  
ابن عبد الله بن احمد الشافعي قال حدثنا علي بن احمد بن ربيع  
قال حدثنا المظفر بن الحسن الكوفي قال حدثني الكندي  
بن علي الزيات قال حدثني محمد بن عبد الحميد الجاني عن قيس  
بن ربيع عن الامم عن معاوية بن الزبير قال حدثنا عبد الله  
بن عباس رضي الله عنهما السلي شيوه نهم نوديم قال رسول  
الله اذا قبل رجل عتق نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم  
رسول الله الا قال الرجل قال رسول الله فقال ابن عباس  
سالتك بالله من انت قال فكشف العمامة عن وجهه وقال  
ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا جند  
جند الله ابدا بوزن الكفاري سمعت رسول الله جند الله  
معاوية بن جند الله والاعية بن علي قال نوديم نهم نهم نهم

الكفرة منصوص من نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم  
رسول الله من يوم ان الياهم صلوا الفجر قال السلي السلي  
نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم  
وكان يتقن فاقبل انما يوحى اخذ الحاتمة من خضره و  
بعي رسول الله غل افرغ من صلبه ورفع راسه الى السماء  
وقال اللهم ان من سئ سالك فقال الرب انج لي صدري  
ويستر لي سر واجعل عذرة من لساني بقمي من قولي واجعل  
لي وقاية من اهل هرون اخي اشهدوا نهم نهم نهم نهم نهم  
فانزلت عليه قرانا حقا سنشد عضدك باخيك ونجعل لك  
سلطانا فلا يصلون اليك ابائنا اللهم وانا نهم نهم نهم  
وصفيك فاشرح لي صدري ويسر لي ارمي واجعل لي وقاية  
من اهل عليا اشهدوا نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم  
حيه نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم  
قال اقل انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يتبعون  
المصدق ويؤتيون الزكوة وهم لا كفرون والاشارة بالذين



[illegible]

تقریباً در بخش آنکه وقت رحلت او رسید امر کردم که وقتی در  
آنتر خروج نصب کند که تا به شام او باشد و آنرا هر که حاضر شد  
بود از او بگویند و هر کسی که حاضر و حق کرد آنرا ازین شد و  
بجای آنکه از این بگذرد و رحلت تو یا رسول الله و ب عزت  
سفرها بود که نصب کرد و در آنوقت خود را به طایب داع و بصرای غریبه  
و خلافت و زانرا که او وقت من میهن است و در آنوقت تو را بر تو و لایس  
این وقت است که در کرم خود و میفرماید که تعلیم که علم را آنچه  
ترا تعلیم کرده ام و تسلیم کن از او و این انبیا آنچه میفرمود و بعد از او  
و از او را برین و در این مع بود و آنچه را از او است از انبیا و آنچه را از  
تعلیم که کن و او این است و بعد و میفرماید که من نظر کردم به علم  
پس اختیار کردم تا به این از رحمت خود و اختیار کردم به جهت  
علم را به برادر و معارف و خلافت پس رسول الله صلیت علیه  
که تا به این رسید و در آنوقت قبل نصب فرمایند و خلق کرده آنرا در نماز  
و آنست تعلیم امیر المؤمنین که در و اسرار و با اسرار  
نماز و از انبیا رسول آنچه را بخترت به هر و تسلیم و کن که

ران آمدند چو میل باران کلاه او را شعله داد و از مکر کج کرده بغیر میده  
 و فضا بیدار می شود فرمود که تا وارد سبزه نشود بلا تأخیر بفرست  
 خدا عز و جل ای دیار من غنای خود را بزم که رسیدند قبل از هجده بدر میل  
 چو میل و ناگاه شد در وقتی که پنج ساعه از روز گذشته بود  
 و آید با ایضا الرسول بالغ ما انزل الیک و اکثر دیوس رسول الله  
 روحیه نداء ملک طلب فرمود که بدرینه که رسید بغیر میده عمل کرد  
 چو میل و قبوله ملک نکرد که خطای بیعت نماید که ولایه عیارا بانه  
 فرست که قبل از آنکه جائه که هر چند تفرقه شدند و هر کس عیارا  
 خود کردند دیوس رسول خدا ص قزو آمده هر کس پیش رفت فرمود  
 اس فرمود که هر که وایند بجای نرفتند که آب و علف نداشت  
 وقت نرفتند و عین که با بود فرود آمده اس فرمود که از آنجا  
 بشوآن شبید منبر ترقب دادند و میرا لای آه برآورد خطی علی  
 از آن بود و با العبدی را که نه نص ولایه اس را ای المؤمنین علیه  
 کرد به اس از آنکه بازو او را گرفت بلند فرموده بخلاف فرمود و چنانچه  
 پاهای نیر بغل اخضره نمودار شد و پا ایضا امیر المؤمنین ع را زان

رسول الله وسيد وضره وكدالت اوليك من انفسكم قالوا بلى يا  
رسول الله قال وهو مانع يضيع على من كنت سواه هذا على  
سواه يعني من ابائهم نسيم اولي بشما از نسيم هاي شما هم كه نشد  
حقه يا رسول الله پس نه بود كه هر كسي كه من سواه او بود اين على  
سواي او است پس دعا فرمود كه اللهم والاهم والاهم وعاورهم وعاورهم  
والهم والهم والهم واهل ذلهم خذله واهل كلفهم عر حيث ما داروا فيه  
كبر يا يد كبر يا تد اين خبر را حاضر هاي شما ببايان شما بدو ها  
و پسر ها و دختر ها و حاضر ها و رسول الله را اعلام شد و صلايتم ائمه  
المؤمنين حتى قال الصبر عمن الغلاب مربوط الغلاب غلب الخ لك  
يا ابن اب طالب استجبت لولاي و لا اهل من و من مندر و انا انظر الي  
مثلك ان ينادي خبر ان اخيه ذكر خود هم كبرين ناحب ميگي الخ لاف  
بعد از انكه حاضر و ذكر كه اخبار ديوار و و دعوات كران آنجملات مانده  
احمد و حله في سنة قال بعد ثنا اعتقاد قال بعد ثنا اعتقاد و من سواه قال  
صعدنا و يدون عدوى بن ثالث من البراءة به الغائب قال كذا ناسع  
تحت شير توي فسط الكفر فاخذ بيد علي و قال اللهم من كنت مولاه



فبعث مولاه اللهم وال من ولاه وعاد من عاداه فليعلم هذا الحديث  
 لك يا ابن طالب أصبحت مولاي ومولى كل مسلم ومن ستره وبطاني اخبر  
 بن الحسن المذكر قال حدثنا عثمان قال حدثنا ابو عمار عن  
 النضر قال حدثنا عثمان قال حدثنا ابو عبد الله بن عمر بن عبد الله  
 قال قال زيد بن ارقم لانا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله  
 له وادى ثم ناس بالصلح ففعلوا ما قال وخطبوا وطلبوا رسول الله  
 فثبت على شبرين من الكهف فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 اولستم تتقون الله اني ارجو بكل مسلم من نفسه قالوا بلى قال  
 كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من ولاه وعاد من عاداه ومن  
 ايضا قال حدثنا مسدد بن محمد بن ابراهيم قال حدثنا ابراهيم بن ابي  
 قال جمع على الناس في الحجرة فقرأوا الحمد لله على ما سلم سمع رسول  
 الله صلى الله عليه وآله يقول يقولون بهم غدوهم لما قام مقام ثلثون  
 من الناس وقالوا بغيرهم فقام اناس كثيرة فشهدوا خير اخذ  
 بيده فقال للناس اني اقول ان الله بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم  
 يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والى

والاه وعاد من عاداه وفي حديث اخر قال يا ايها الرسول بلغ ما  
 انزل اليك من ربك وان لم تفعل فاعلم انك ستعذب الله ورسوله  
 من الناس الا من نزلت في حق من لم يبلغ ما امر به رسول الله من  
 يبلغ فيه فاحذر رسول الله صلى الله عليه وآله ان يبلغ ما امر به  
 مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وفي الحديث  
 الذي يرويه قوله تعالى سال سائلا عذاب واقع لغيرك فقال سئل  
 من سئل سائلا في هذا الحديث فقلت بعض من عذب من ابائكم  
 عليهم السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يرضى ان ياتي  
 فاحذر من عذاب فقال من كنت مولاه فعلي مولاه فقام ذلك وكان  
 في الجلاء فبلغ ذلك الحارث بن النعمان القمري فاقى رسول الله  
 على ناقته حتى انا لا يبلغ فقلت من ناس فافاضوا وعلفوا فقام  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وهو في صلاة من اصحابه فقال يا ايها الذين آمنوا  
 انتم شهداء الله ورسوله وان الله يفصل بينكم وبين المشركين  
 انتم فصلوا بينكم وبين المشركين انتم فصلوا بينكم وبين المشركين  
 ثم لم يبق في هذا حتى رفعت بطنه ابراهيم ففعلنا

وقت من كنت مولاه فعلي مولاه وهذا من حديثك ام من الله قال  
 والذي لا اله الا هو انه من امر الله فليكن الحارث بن النعمان  
 بيده راحته وهو يقول اللهم ان كان ما يتوكل محمد صفا فاعلم  
 عليا حقا من المؤمنين او انما عذاب اليم فاصلى البراهمة  
 والله الله يحرق فسطحها فامته فخرج من بيته وارتد الله تعالى  
 سال سائلا عذاب واقع لكافرا ليس له رافع من الله في  
 الكاين وصلى الله عليه وسلم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر  
 كفت وشراى عرب فصايد وشعاره من باب كفت انوشكو  
 اخباره ربه راد كتاب من اهل الحق والحق والحق والحق  
 فهو ايم وجون مراصد من استدل لا جهل اخباره ذكره من  
 حاصله في هذا الحديث لا شك في ذلك ولا شك في ذلك ولا شك في ذلك  
 الحارث بن النعمان راد كفه اذا في عبيد خذ في خبره من عبيد  
 او انكر رسول الله صلى الله عليه وآله من انكره من انكره من انكره  
 كجهنم في يوم الله ابراهيم اهل لكم دينكم وانتم عيسى  
 ورضيت لكم الاسلام دينك والذين كفروا منكم فليعلموا انهم

على حال الدين وانما العفة ورينا الرب هو كسر خلافة  
 امير المؤمنين را انكاره كدين او ناقص است بموجب ابن ابي  
 ودون ناقص دين حيث وانا اية باهله لا اكثر من دينه في  
 فقيه اندكم كسر خلافة بنو هاشم وقاتلوا جميع عليه فزيتي  
 شه كدروني باهله رسول الله صلى الله عليه وآله امير المؤمنين  
 وقاطره عليهم السلام را بهداشته بصير ابو ذر فزيتي جانيه فقام  
 باهله في عبيد كره بودند كره رسول الله صلى الله عليه وآله باهله  
 بقره فزيتي باهله كره فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله  
 باهله باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله  
 كره كره فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله  
 فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله  
 فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله  
 فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله فزيتي باهله











در کتاب این ابرار از این عالم  
از غرور است که در تو

باین دگر که در حق منظم  
و ز فضل در خلق خود عالم  
و باین علم عالم غیب است  
تا خود شود خیال باطل و دلم

بموضع پند و اندرز و نصیحت و توبه و انذار  
اقتباس علی بن ابی طالب و کریم و زین العابدین و جعفر  
بکشت برین و آب روان اندازد و کریم و زین العابدین و جعفر  
الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
که بعضی طمطم طمطم طمطم طمطم طمطم طمطم طمطم طمطم  
ان الله یبکک السموات و الارض ان ترولا و انی انی  
ان امسکهم من احد من بعد الله کان علیما عقیلا  
و وضع الکتاب فیه الحروف و بین متفقین مما فیه





